

# نقش ائمه در احیاء دین

جلد پانزدهم

سیره امام حسن مجتبی علیه السلام

نگاهی به اسرار صلح امام حسن علیه السلام با معاویه

سید مرتضی عسکری

سرشناسه: عسکری، سید مرتضی، ۱۳۹۳ - ۱۳۸۶  
عنوان و نام پدیدآور: نقش ائمه در احیای دین (۱۶) / سید مرتضی عسکری.  
مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۸.  
مشخصات ظاهری: ۶۴ ص.  
شابک: 9 - 175 - 539 - 964 - ISBN978  
یادداشت: فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.  
یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.  
موضوع: اسلام، مقاله‌ها و خطابه‌ها.  
موضوع: اسلام، دفاعیه‌ها و ردیه‌ها.  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۲ ن ۷ ع ۵ / ۵ / ۱۰ BP  
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷ / ۰۸  
شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۸۸۱ - ۸۲ م



شابک ۹-۱۷۵-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۹-۱۷۵-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۷۵-۹

نقش ائمه در احیای دین (جلد پانزدهم)

علامه سید مرتضی عسکری رحمته الله

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۸

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

حروفچینی: شبیر / ۷۷۵۲۱۸۳۶

چاپ: صاحب کوثر

دفتر مرکزی: خیابان مجاهدین، چهارراه آبسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ تلفن و فاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (خط ۶)  
فروشگاه: تهران، خیابان ایران، خیابان مهدوی پور، پلاک ۶۴ تلفن: ۳۳۵۶۶۸۰۱ (خط ۴) ۷۵۲۱۸۳۶ (خط ۰۹۳۵)

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک: [info@monir.com](mailto:info@monir.com)

دیگر مراکز پخش: دارالکتب الاسلامیه، ۵۵۶۲۰۴۱۰ \* نشر نیک معارف، ۶۶۹۵۰۰۱۰

نشر آفاق، ۲۲۸۴۷۰۲۵ \* نشر رایحه، ۸۸۹۷۶۱۹۸ \* پخش آینه، ۳۳۹۳۰۴۹۶

۱۰۰۰ تومان



﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا  
وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا ﴾

(احزاب، آیهی ۴۶)

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ  
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴾

(احزاب، آیهی ۳۳)

﴿ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ﴾

(شوری، آیهی ۲۳)



## فهرست مطالب

۷	.....	مقدمه
۷	.....	الف. اسلام
۸	.....	ب. تحریف حدیث پیامبر و منع از روایت
۱۱	.....	ج. نقش علمای یهود و نصارا
۱۴	.....	د. دوران امام علی <small>علیه السلام</small>
۱۶	.....	ه. شهادت امام علی <small>علیه السلام</small>
۱۸	.....	و. حکومت امام حسن <small>علیه السلام</small>
۳۷	.....	رویدادهای پس از صلح
۴۱	.....	بحث و بررسی سخنان امام <small>علیه السلام</small>
۴۸	.....	حدیث پیامبر و تبلیغ مخفیانه
۵۰	.....	۱. طبیعت و خوی مردم عصر امام حسن <small>علیه السلام</small>

۶ \* نقش ائمه در احیای دین - جلد پانزدهم

۲. ویژگی‌های عقیدتی مردم کوفه ..... ۵۴
۳. سیاست بنی‌امیه با بنی‌هاشم ..... ۵۵
- اعتراض دوستان امامان و رهنمودهای آنان ..... ۶۱

## مقدمه

برای درک و فهم اسرار صلح امام حسن علیه السلام با معاویه و حکمت آن، ابتدا باید شرایط زمانی و مکانی و اوضاع اجتماعی پیش از صلح را بررسی نماییم، تا موضوع مورد نزاع و دیدگاه طرفین برای ما روشن گردد. سپس چگونگی شکل‌گیری صلح و حکمت و مقتضیات آن را بررسی و تحلیل نماییم، و چون مهم‌ترین مسأله از دید امام مجتبی علیه السلام به یقین، اسلام و حفظ آن از تحریف بوده، لذا در ابتدا به تعریف اسلام می‌پردازیم و آن‌گاه، به تحریف اسلام و چگونگی آن در این دوره‌ی تاریخی به اجمال اشاره می‌کنیم و به دنبال آن، به شرایط و موجباتی که به صلح منجر شد، می‌پردازیم.

### الف. اسلام

اصول و کلیات اسلام که شامل: عقاید، احکام و معارف اسلامی است، در قرآن کریم، به اجمال آمده است؛ ولی شرح و توضیح و تفسیر و بیان آن را باید از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بگیریم؛ چنان‌که عینیت و تجسم آن هم از سیره‌ی آن حضرت و سایر معصومان علیهم السلام معلوم می‌شود.

ب. تحریف حدیث پیامبر و منع از روایت

چنان‌که در بحث‌های درباره‌ی «نقش ائمه در احیای دین» بیان داشتیم، شریعت آسمانی در ائمت‌های گذشته، به وسیله‌ی مستکبران و زورمندان هر ائمتی تحریف می‌شد و آنان، هر چه از شریعت و از جمله، مواردی از کتاب‌های آسمانی را که مخالف هوای نفس و امیال خود می‌دیدند، کتمان و تحریف می‌کردند؛ اما چون مشیت خدای سبحان بر آن بوده تا قرآن کریم از دستبرد توطئه و تحریف، مصون و محفوظ بماند، اصول شریعت خاتم‌الانبیا در قرآن کریم قرار گرفته و نبوت و رسالت به این شریعت، ختم گردیده است. لذا مواردی که مخالف هوای نفس و خواسته‌ی دل زورمندان این ائمت بوده، در قرآن نیامده، بلکه در احادیث پیامبر خدا آمده است؛ یعنی احادیث پیامبر ﷺ نیز وحی خداست؛ ولی بر زبان پیامبر خدا، نه با لفظ قرآنی.

برای نمونه، این معنا را در روایت عبدالله بن عمرو و عاص<sup>۱</sup> می‌یابیم. او می‌گوید: قریش مرا از نوشتن حدیث پیامبر ﷺ نهی کردند و گفتند: تو هر چه را پیامبر ﷺ می‌گویی، می‌نویسی! پیامبر خدا هم انسانی مانند دیگران بود. او در حال خشنودی و غضب، سخن می‌گفت و این‌گونه سخنان، اعتباری ندارد!<sup>۲</sup>

۱ - عبدالله بن عمرو بن عاص قریشی سهمی، در سال ۶۳ یا ۶۵ هجری در مکه وفات کرد. شرح حال او در أسدالغابة ۳/۲۳، سیر أعلام النبلاء ۳/۵۶ و تهذیب‌التهذیب ۵/۳۳۷ آمده است.  
 ۲ - سنن الدارمی ۱/۱۲۵ (باب من رخص فی الكتابة من المقدمه)؛ سنن أبی داوود ۲/۱۲۶؛ مسند أحمد ۲/۱۶۲، ۱۹۲، ۲۰۷، ۲۱۵؛ المستدرک، حاکم ۱/۱۰۵ - ۱۰۶؛ جامع بیان العلم، ابن‌عبدالبر ۱/۸۵.



این گونه برخورد با حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله تا آن جا استمرار می یابد که خلیفه ی دوم می گوید: «حسینا کتاب الله»<sup>۱</sup>؛ یعنی ما نیازی به حدیث پیامبر خدا نداریم. خلیفه ی اول نیز پس از بیعت و استقرار حکومت می گوید: از پیامبر خدا، حدیث، روایت نکنید و هر که از شما چیزی پرسید، بگویید: کتاب خدا، در میان ما و شما هست. حلالش را حلال بدانید و حرامش را حرام.<sup>۲</sup>

این... تا بدان جا رسید که خلیفه ی دوم، عمر، دستور داد همه ی احادیثی را که صحابیان نوشته بودند، جمع کردند و در آتش انداخته، سوزاندند.<sup>۳</sup> پس از آن نیز به هر یک از صحابیان که از مدینه به دیگر شهرها می رفتند، می گفت که نباید حدیثی از پیامبر خدا روایت کنند و هنگامی که سه نفر از آن ها دستورش را نادیده گرفتند و برای مردم از پیامبر خدا حدیث نقل کردند، آنان را به مدینه احضار کرد و از سفر به دیگر بلاد اسلامی باز داشت.<sup>۴</sup>

۱ - صحیح البخاری ۱/۲۲-۲۳.

۲ - تذکره الحفاظ ۱/۲-۳ (شرح حال ابوبکر).

۳ - الطبقات الکبری ۵/۱۴۰ (شرح حال قاسم بن محمد بن ابی بکر).

۴ - کنز العمال، چاپ اول ۵/۲۳۹، ح ۴۸۶۵ و چاپ دوم ۱۰/۱۸۰، ح ۱۳۹۸؛ منتخب کنز العمال ۴/۶۲.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به دستور الهی بین مسلمانان در مدینه، پیمان برادری برقرار ساخت، بین عبدالرحمان بن عوف قریشی و عثمان نیز پیمان برادری بست. خلیفه ی دوم، عمر نیز او را در شورای شش نفره برای تعیین خلیفه گذاشت و او با عثمان بیعت نمود. عبدالرحمان، در سال ۳۱ یا ۳۲ هجری در مدینه وفات کرد. صاحبان صحاح، ۶۵ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حال او در جوامع السیره/ ۲۷۹ و عبدالله بن سبأ (ج ۱) آمده است.

اما عبدالله بن حذیفه، شرح حال او را نیافتیم. شاید عبدالله بن حذافه ی قریشی باشد که از

عمر، هم‌چنین پرسش درباره‌ی تفسیر قرآن، جز آیات احکام را ممنوع کرد و یکی از اشراف قبیله‌ی تمیم به نام صبیغ بن عسل را که از تفسیر آیه‌ی ﴿وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا﴾<sup>۱</sup> پرسیده بود، به مدینه فرا خواند و آن‌قدر بر سر و بدن او زد تا خون جاری شد و پس از بهبودش، دوباره یک‌صد تازیانه بر او نواخت و تبعیدش کرد.<sup>۱</sup>

خلیفه‌ی دوم، هم‌چنین به افرادی که به عنوان کارگزار خود به شهرها می‌فرستاد، چنین سفارش می‌کرد: در شهری که وارد می‌شوید، از روایت حدیث پیامبر ﷺ خودداری کنید و فقط، قرآن بخوانید و از قرآن بگویید.

او حتی قرآنی را که یکی از صحابه به همراه تفسیرش از حدیث پیامبر ﷺ در دست داشت، از او گرفت و باقیچی، تفسیر را از آن جدا کرد!<sup>۲</sup>

---

۱- پیش‌گامان مهاجر بود و در زمان خلافت عثمان در مصر وفات کرد (تقریب‌التهدیب ۱/۴۰۹). و ابودرداء، عویم یا عامر بن مالک انصاری، پس از هجرت اسلام آورد و در غزوه‌ی خندق و غزوات بعد از آن، حضور داشت و پیامبر خدا، میان او و سلمان، پیمان برادری بست. وی در زمان عثمان، قاضی دمشق شد و در سال ۳۲ یا ۳۳ هجری وفات کرد. صاحبان صحاح، ۷۹ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حال وی در أسد الغابة ۵/۱۵۹ - ۱۶۰، ۱۸۷، ۱۸۸ و جوامع السیره ۲۷۷ آمده است.

و عقبه بن عامر، دو نفرند: عقبه بن عامر جُهَنی که صاحبان صحاح، ۵۵ حدیث از او روایت کرده‌اند، و دیگری، عقبه بن عامر انصاری سُلمی (ر.ک: أسد الغابة ۳/۴۱۷؛ جوامع السیره ۱/۱۷۹).

۱ - ترجمه بمصوَره مخطوطة ابن عساکر (۱/۸)، ۱۱۶-۱۱۸ (؟؟؟)؛ سنن الدارمی ۱/۵۴-۵۶؛ تفسیر ابن کثیر ۴/۲۳۱ - ۲۳۲؛ الذر المنثور ۶/۱۱۱؛ تفسیر القرطبی ۱۷/۲۹؛ الإكمال ۵/۲۲۱. برای تفصیل بیشتر به معالم المدرستین ۱/۶۱-۶۲ مراجعه شود.

۲ - مشروح این داستان‌ها در القرآن الکریم و روایة المدرستین ۲/۴۰۸-۴۴۸ آمده است.

## ج. نقش علمای یهود و نصارا

۱. کعب الأخبار<sup>۱</sup>. وی، بزرگ علمای یهود در یمن بود و هنگامی که مسلمانان، شام را فتح کردند، به قصد رفتن به شام و سکونت در جوار بیت المقدس، حرکت کرد؛ اما خلیفه‌ی دوم، او را در مدینه نگه داشت. او در زمان خلافت عمر و عثمان، از مفسران قرآن بود و مردم، تفسیر قرآن را از او می‌پرسیدند.

۲. تمیم داری<sup>۲</sup>. وی، راهب نصارا بود و در زمان پیامبر اکرم، دزدی

۱- ابواسحاق کعب بن ماتع، ملقب به کعب الأخبار یا کعب الحبر، اصلاً یهودی بود و از بزرگان علمای یهود به شمار می‌رفت (الطبقات الکبری ۷/ق ۲، ص ۱۵۶). وی در زمان ابوبکر، در یمن اسلام آورد. سپس به هنگام خلافت عمر، به مدینه آمد تا از آنجا به بیت المقدس برود و در آنجا ساکن شود؛ اما به اصرار عمر در مدینه ماند. او همیشه از تورات به عنوان «کتاب خدا» نام می‌برد، با این که بنا به تصریح قرآن کریم (بقره: آیه ۷۵ و ۱۵۹)، تورات، تحریف شده و دیگر کتاب‌های آسمانی نیز خالص نبود. در زمان عثمان، وقتی که کار حکومت دگرگون شد، کعب از مدینه به شام رفت و به معاویه پیوست.

کعب الأخبار، کوششی تام داشت تا اخبار یهود را در میان مسلمانان، منتشر نماید و متأسفانه، در این کار موفق شد و دروغ‌های وی درباره‌ی مدح و ثنای اهل کتاب و قبله‌ی آن‌ها بیت المقدس و تفسیر آیات قرآن کریم، به کتب تفسیر، حدیث و تاریخ اسلامی، مانند تفسیر الطبری، الدر المنثور سیوطی، تفسیر القرطبی و تاریخ ابن کثیر، راه یافت.

کعب، شاگردانی هم تربیت کرد تا در انتشار دین یهود، او را یاری دهند که از جمله‌ی این شاگردان، عبدالله بن عمرو بن عاص و ابوهریره‌ی دؤسی هستند. عمر، عثمان و معاویه در ترویج کتب کعب، بسیار کوشیدند و بدین منظور، پیوسته از او در زمینه‌ی مبدأ خلق و قضایای معاد و تفسیر قرآن، سؤال می‌کردند. کعب، در سال ۳۵ هجری در ۱۰۴ سالگی در شام وفات یافت.

۲- ابو رقیه تمیم بن اوس بن خارجه‌ی داری، اصلاً نصرانی بود. او در سال نهم از هجرت به مدینه آمد و مسلمان شد. (صحیح مسلم ۸/۲۰۴) گفته شده که او راهب اهل فلسطین و عابد مردم آنجا بود. (الإصابة فی تمییز الصحابة ۱/۱۸۶، ش ۸۲۷) و از علما و دانایان به تورات و انجیل به شمار می‌رفت. (تهذیب التهذیب ۱/۵۱۱) بنا به روایت صحیح البخاری (۴/۱۳ و ۱۴، چاپ

کرد. پیامبر ﷺ به او فرمود: «اسلام بیاور؛ زیرا اسلام، گذشته را می‌پوشاند.» او هم اسلام آورد و از بُریده شدن دستش به سبب دزدی خلاص شد. وی بعدها سخنگوی رسمی دربار شد و روزهای جمعه، به دستور عمر، قبل از خطبه‌های نماز جمعه، سخنرانی می‌کرد. این منصب در زمان عثمان، توسعه یافت و به هفته‌ای دو روز تبدیل شد.

عبدالحمید، سبب مسلمان شدن تمیم داری آن بود که به هنگام سفری تجاری، با عدی بن بدآ و مردی از بنی‌سهم، همراه می‌شود و در راه، مرد سهمی درمی‌گذرد و اموالش را به این دو می‌سپارد تا به خانواده‌اش بازگرداند و صورت اموال خود را نیز دور از چشم آن دو، در میان کالاهایش می‌گذارد. آن دو خیانت می‌کنند و بهترین اموال مرد سهمی و از جمله جام نقره‌ای طلاکاری شده‌ای را که سیصد مثقال طلا در آن به کار رفته بود، برای خود برمی‌دارند. ورثه‌ی مرد سهمی، متوجه دزدی آن‌ها می‌شوند؛ اما آن‌ها به دروغ در حضور پیامبر ﷺ قسم می‌خورند که از این امر، بی‌خبرند. سرانجام، حقیقت آشکار می‌گردد و آیات ۱۰۶ و ۱۰۷ سوره‌ی مائده در قبح تمیم داری و عدی بن بدآ، نازل می‌شود و آن‌ها به خیانت خویش، اعتراف می‌کنند. پیامبر ﷺ نیز حکم کرد که آن دو باید جام طلا یا پول آن را به ورثه‌ی مرد سهمی بازگردانند. سپس به تمیم فرمود: «وای بر تو تمیم! اسلام بیاور تا خداوند از تو درگذرد.» بدین ترتیب، تمیم مسلمان می‌شود.

در عصر خلافت عمر بن خطاب، تمیم داری مورد بزرگداشت ویژه‌ی وی قرار گرفت. عمر او را «خَیْرُ أَهْلِ الْمَدِیْنَةِ؛ بهترین فرد مدینه» (الإصابة ۳/ ۴۷۳، چاپ ۱۳۵۸ ق، قاهره) و «بهترین مؤمن» (سیر أعلام النبلاء ۲/ ۴۴۶، چاپ بیروت، ۱۴۰۱ ق) نامید و بدو مأموریت داد که در روز جمعه‌ی هر هفته، به عنوان خطیب قبل از نماز جمعه، برای مسلمانان مدینه، سخنرانی کند. در زمان حکومت عثمان، تمیم داری موظف شد تا هفته‌ای دو روز به این کار بپردازد. (تاریخ دمشق، ابن عساکر ۳/ ۳۶۰)

خلیفه‌ی دوم، تمیم داری را به اهل بدر ملحق کرد و او در کنار پیش‌گامان و بزرگان اسلام قرار گرفت و پنج هزار درهم از بیت‌المال به او اختصاص یافت. (فتوح البلدان / ۵۵۶، چاپ مصر) هنگامی که عمر دستور داد تا نمازهای مستحب و نافله‌ی ماه رمضان به جماعت خوانده شود (سال ۱۴ ق)، دو نفر را به امام جماعت، منصوب داشت که یکی از آن‌ها تمیم داری بود. او با لباسی که به هزار درهم خریده بود، برای نماز حاضر می‌شد و بر مسلمانان، امامت می‌کرد. (تاریخ دمشق ۱۰/ ۴۷۹) تمیم داری تا پایان خلافت عثمان در مدینه بود و به نشر اسرائیلیات می‌پرداخت. وی پس از قتل عثمان به شام فرار کرد و در سال چهارم هجری در آن‌جا از دنیا رفت.

از مجموع آن چه گذشت، به این نتیجه می‌رسیم که در زمان خلفای سه گانه، احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، یعنی شرح و بیان قرآن و اسلام، نباید روایت می‌شد؛ زیرا در آن‌ها چیزهایی بود که خوشایند سلطه‌ی حاکم نبود. این دستور به اندازه‌ای گسترده و نافذ شد که در مقدمه‌ی سنن الدارمی، از شخصی روایت شده که گفت: با سعد و قاص، صحابی پیامبر خدا، از مدینه تا مکه و در بازگشت از مکه تا مدینه هم سفر بودم؛ ولی یک بار هم از او نشنیدم که بگوید: «پیامبر خدا، چنین فرمود»، در حالی که مناسک حج را می‌باید از حدیث پیامبر می‌گرفتند.<sup>۱</sup>

و باز در همان کتاب آمده: کسی که با عبدالله بن عمر دوست بوده و دو سال را با وی سپری کرده است، یک بار از او نشنیده که بگوید: «پیامبر خدا، چنین فرموده»!<sup>۲</sup>

حال، با توجه به منع روایت حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و محصور شدن احادیث ایشان در مدینه، بدیهی است که حدیث، به تدریج از اذهان پاک شده، از میان برود و سخنان کسانی چون کعب‌الأحبار و تمیم‌داری و شاگردانشان مانند ابوهریره، در مدینه منتشر گردد؛ لیکن چنان‌که در جزء چهاردهم همین کتاب بیان داشتیم، حکومت چندساله‌ی امیر مؤمنان علی علیه السلام در کوفه، مسیر انحراف را متوقف کرد؛ زیرا آن حضرت، علاوه بر آن‌که شخصاً به نشر احادیث پیامبر اکرم پرداخت، با تشجیع و ترغیب دیگر صحابیان رسول خدا- که بیش از ششصد نفرشان در کوفه و در رکاب او بودند- دامنه‌ی این کار را گسترش

۱- سنن الدارمی ۱/ ۸۴-۸۵ (باب: من هاب الفتیا بکتاب العلم).

۲- همان جا.

داد و همه‌ی آنان را به نشر حدیث پیامبر خدا، واداشت و بدین وسیله، شریعت اسلام را دوباره از کوفه به گوش مردم رسانید و آن را تبلیغ کرد. شاید علت این که خداوند، علی علیه السلام را در آیه‌ی مباحله، نفس پیامبر صلی الله علیه و آله خوانده، به همین علت باشد، آن جا که می‌فرماید:

﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ  
أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ﴾<sup>۱</sup>

﴿بگو: بیایید تا ما و شما، پسرانمان و زنانمان و نفس‌هایمان را  
بخوانیم﴾<sup>۲</sup>

یعنی علی علیه السلام در امر تبلیغ، نفس رسول خداست و اگر چنین تبلیغی در زمان حکومت او محقق نمی‌شد و تبلیغ دوباره‌ی شریعت اسلام توسط امام علی علیه السلام صورت نمی‌گرفت (که بعضی از آن‌ها را در نهج البلاغه می‌بینیم و سید رضی هم، چنان که مسعودی می‌گوید، همه‌ی خطبه‌ها را جمع نکرده است)<sup>۳</sup>، شاید بشر نیازمند آن بود تا پیامبر جدیدی دوباره به تبلیغ اسلام پردازد!

#### د. دوران امام علی علیه السلام

هنگامی که امیرمؤمنان به حکومت رسید، عده‌ی بسیاری از صحابیان، شامل بیش از هفتصد نفر از تربیت‌شدگان پیامبر اکرم، در رکاب امام علی علیه السلام به کوفه آمدند و در جنگ‌های جمل و صفین، در

۱- آل عمران / ۶۱

۲- الکامل فی التاریخ، ابن کثیر ۵/ ۵۳- ۵۴ (طبع السعاده)؛ إمتاع الأسماع، المقریزی / ۵۰۲.

۳- ر.ک: مصادر نهج البلاغه، السید عبدالزّهراء الحسینی / ۱۹- ۲۸ (مؤسسه نشر الأعلمی،

کنار آن حضرت جنگیدند. امام علی علیه السلام همه‌ی آنان را به روایت کردن حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فراخواند<sup>۱</sup> و چنان شد که کوفه، جای مدینه را گرفت و پایتخت علمی اسلام شد که تا به امروز هم مرکزیت خود را حفظ کرده است.<sup>۲</sup> هم چنین، تشیع از کوفه به ایران وارد شد.

امام علی علیه السلام علاوه بر تشجیع و ترغیب صحابیان، خود نیز منبر می‌رفت و خطبه می‌خواند و با عباراتی چون: «سلونی قبل أن تفقدونی؛ از من بپرسید، پیش از آن که مرا از دست بدهید»، به نشر حدیث می‌پرداخت.

آری! علی علیه السلام در کوفه، احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بیان می‌کرد و احکام دین را انتشار می‌داد، چنان که این اصل ظریف را که از مدارک معتبر فقهی است، برای کارگزاران خود نوشت و ارسال داشت. خطبه‌های موجود در نهج البلاغه که به دست ما رسیده و بنا بر اظهار گردآورنده‌ی آن، سید رضی، تلخیص و گزیده‌ی سخنان آن حضرت بوده، از آثار و برکات آن دوره است. مسعودی، مورخ مشهوری که حدود یک قرن پس از سید رضی می‌زیسته، می‌گوید: در زمان ما (یعنی نیمه‌ی اول قرن چهارم)، مردم حدود ۴۲۰ خطبه از علی علیه السلام را در دست دارند، در حالی که آن چه در نهج البلاغه آمده، چون مختصر شده، شامل کمتر از دویست و پنجاه خطبه است.<sup>۳</sup>

امام علی علیه السلام کوفه را پایتخت علمی جهان اسلام قرار داد و احادیث

۱- ر.ک: معالم المدرستین ۱/۵۴۶ (فصل: مناشدة).

۲- امروزه، حوزه‌ی علمیه‌ی نجف، به جای کوفه، به نشر شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌پردازد.

۳- مروج الذهب ۲/۴۱۹ (چاپ اول، بیروت، دارالاندلس، ۱۹۶۵ م).

پیامبر ﷺ را در کوفه به وسیله‌ی صحابیان پیامبر، منتشر نمود و مدینه، شهری که اسلام از آن جاگسترش یافته بود، از دانش و دانشمندان دینی خالی شد. دلیل این سخن، کتاب الموطأ مالک بن انس، یکی از ائمه‌ی چهارگانه‌ی مکتب خلفاست. او با این‌که در آن زمان در مدینه بوده، آن‌چه در کتاب فقهی‌اش الموطأ گرد آورده، چیز قابل توجهی نیست و شامل تعداد کمی از احادیث پیامبر خدا و فتاوی‌ی خلفا، صحابیان، تابعیان و تابعیان تابعیان است و از عقاید و تفسیر و سیره‌ی پیامبر ﷺ و احکام، چیز قابل توجهی ندارد. چرا؟ چون مدینه از علم و اصل علم خالی شده و چیزی در آن باقی نمانده بود. همه‌ی عالمان دینی در کوفه و در نزد یاران و شاگردان تربیت‌شده‌ی پیامبر خدا و علی علیه السلام بودند؛ در نزد رشید هجری‌ها، میثم تمّارها، حجر بن عدی‌ها، عمرو بن حمق خزاعی‌ها و کمیل بن زیادها. اصحاب امام علیه السلام و اصحاب باقی‌مانده‌ی پیامبر ﷺ در کوفه به نشر اسلام و بیان حدیث و سیره‌ی پیامبر اکرم پرداختند تا این‌که امام علیه السلام به شهادت رسید و مردم با امام حسن علیه السلام بیعت کردند.

#### ه . شهادت امام علی علیه السلام

پس از شهادت امام علی علیه السلام، که دوره‌ی خلافت او دوره‌ی شکوفایی و گسترش مجدد اسلام ناب محمدی بود، مسؤوئیت نشر اسلام و تبلیغ آن، همراه با نشر حدیث پیامبر ﷺ و حفظ پایگاه علمی اسلام در کوفه، بر دوش امام حسن مجتبی علیه السلام قرار گرفت و شرایط بسیار دشواری حاکم بود، به گونه‌ای که اسلام و تشیع در مخاطره قرار گرفته بود. پس، از این میراث گران‌بها، امام حسن علیه السلام باید به وجه احسن



نگه‌داری می‌نمود.

از طرف دیگر، پس از کشته شدن عثمان، برخی مخالفان امام علی (علیه السلام)، به ویژه امّ المؤمنین عایشه، با تبلیغات گسترده و گمراه کننده، مردم را به اشتباه انداختند و کسی چون عایشه که در صف مقدم مبارزه با عثمان بود و قبل از آن می‌گفت: «أقتلوا نعتلاً<sup>۱</sup> فقد كفر<sup>۲</sup>؛ این یهودی (عثمان) را بکشید که کافر شده است»، و طلحه که آب را به روی عثمان بسته بود، طرفدار عثمان شدند و مردم را به شورش علیه امام (علیه السلام) فراخواندند و آن حضرت را که در کشتن عثمان، نقشی نداشت و می‌کوشید تا وی این‌گونه کشته نشود و در موقع محاصره‌ی او هم به او آب می‌رسانید، به عنوان قاتل عثمان معرفی کردند؛ چون این وقایع در مدینه اتفاق افتاده بود و مردم دیگر شهرها چیزی از آن نمی‌دانستند. بدین خاطر، تبلیغات کار خودش را کرد و با این بهانه که «علی، قاتل خلیفه‌ی مظلوم، عثمان است!»، جنگ جمل را به راه انداختند و تعداد بسیاری از مسلمانان را به کشتن دادند.

هنوز زخم جنگ جمل و کینه‌های برخاسته از آن، التیام نیافته بود که معاویه، پیراهن عثمان را عَلم کرد. او در مسجد شام، پیراهن خونین خلیفه‌ی مقتول را بر منبر مسجد، پهن کرده بود و برای تحریک مردم، این آیه را تلاوت می‌کرد:

۱ - نعتل، در زمان عثمان، یک یهودی ریش‌بلند بوده که عایشه، عثمان را به او تشبیه می‌کرده است.

۲ - تاریخ الطبری ۴/۴۷۷؛ الفتوح ۱/۱۵۵؛ الکامل فی التاریخ ۳/۸۷؛ شرح نهج البلاغه ۲/۷۷؛ نیز ر.ک: نقش عایشه در تاریخ اسلام ۱/۲۵۷ (بخش چهارم: فتوای تاریخی عایشه).

﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا﴾<sup>۱</sup>

﴿هر کس مظلوم کشته شد، ما به ولی او، سلطه (حق قصاص) دادیم﴾

حال، اهل شام چه می دانستند که قضیه چیست و خلیفه عثمان، چگونه کشته شده است. معاویه با این ترفند خود، جنگ صفین را به راه انداخت و با همین بهانه، سپاهیان را به نواحی مختلف می فرستاد تا مسلمانان تحت حکومت امام علی علیه السلام را بکشند و غارت کنند، چنان که بسرنارطات را از مسیر مدینه و مکه به یمن فرستاد و او در یک رفت و برگشت، در حدود سی هزار نفر از مسلمانان را از دم تیغ گذرانید و تمام آنان را هم به اسم کُشندگان عثمان کُشت.<sup>۲</sup>

پس امام مجتبی علیه السلام بعد از شهادت پدرش با دو مسأله ی مهم روبه رو بود:

۱. نگه داری صحابیان پیامبر خدا و یاران پدرش که حاملان اسلام و حافظان و حامیان آن بودند؛
۲. راه چاره ای برای جلوگیری از نفرین امام علی علیه السلام به این بهانه که کُشنده ی عثمان است، ارائه کند.

#### و. حکومت امام حسن علیه السلام

پس از شهادت امام علی علیه السلام و بیعت مردم با امام حسن علیه السلام، یک سری مکاتبات بین امام حسن علیه السلام و معاویه صورت گرفت که منجر به

۱- اسراء/ ۳۳.

۲- تاریخ الطبری ۱۲/۲ - ۱۶ (طبع اروپا)؛ الکامل فی التاریخ ۳/ ۱۶۵؛ الأغانی ۱۵/ ۴۵؛ الجمهرة: ۳۹۱ - ۳۹۲؛ أسد الغابة ۳: ۳۴۰؛ نیز ر. ک: نقش عایشه در تاریخ اسلام ۳/ ۱۱۱ - ۱۱۷.

بسیج شدن لشکر امام حسن علیه السلام و لشکر معاویه برای رویارویی شد که برخی از آن نامه‌ها را در ذیل می‌آوریم:

امام حسن علیه السلام نامه‌ای به معاویه نوشت و به وسیله‌ی جُنْدَبَن عبدالله اَزْدی برای او فرستاد که در آن آمده بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. این، نامه‌ای است از بنده‌ی خدا، حسن بن علی امیرمؤمنان، به سوی معاویه بن ابی سفیان. سلام بر تو! خداوندی را سپاس می‌کنم که معبودی جز او نیست. و بعد، همانا خدای تعالی، مُحَمَّد صلی الله علیه و آله را برای عالمیان رحمتی قرار داده و بر مؤمنان، مَنّتی نهاده و او را به سوی همگی مردم فرستاده است ﴿لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛ تا آن کس را که زنده است، بترساند و سختی و عذاب، کافران را فرو خواهد گرفت.﴾<sup>۱</sup>

او نیز رسالت‌های خداوند را ابلاغ فرمود و به امر پروردگار، قیام نمود تا آن‌گاه که خداوند، جانش را گرفت، در حالی که هیچ‌گونه تقصیر و سستی در به انجام رساندن کار و مأموریت الهی نکرده بود و تا این که خداوند، به وسیله‌ی او، حق را آشکار کرد و شرک و بت‌پرستی را از میان بُرد و مؤمنان را به وسیله‌ی او یاری فرمود و عرب را به سبب او، عزیز کرد و قریش را شرافتی ویژه بخشید که فرمود: ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ﴾؛ آن، یادآوری است برای تو و قومت.﴾<sup>۲</sup>

چون آن جناب از دنیا رفت، عرب درباره‌ی زمامداری اختلاف کردند. قریش گفتند: ما فامیل و خانواده و دوستان اویسیم و برای

۱- یس / ۷۰.

۲- زُخْرَف / ۴۴.

دیگران جایز نیست که درباره‌ی زمامداری و حقی که محمد ﷺ در میان مردم داشت، با ما به نزاع و ستیزه برخیزند. عرب دیدند که سخن قریش، صحیح است و در مقابل سایرین که با آنان به نزاع برخاسته‌اند، حق به جانب ایشان است. از این‌رو، به فرمان آنان گوش دادند و در برابرشان تسلیم شدند. پس از این که کار بدین‌صورت خاتمه یافت، ما نیز همان سخنی را به قریش گفتیم که آن‌ها به سایر مردم عرب گفته بودند؛ یعنی به همان دلیل که قریش، خود را به جانشینی و زمامداری پس از رسول خدا سزاوارتر می‌دانستند، ما نیز به همان دلیل، خود را از سایر قریش، بدان منصب، سزاوارتر می‌دانستیم؛ زیرا ما از همه کس به آن حضرت، نزدیک‌تر بودیم. ولی قریش، چنان‌که مردم با آن‌ها از روی انصاف رفتار کرده بودند، به انصاف رفتار نکردند، با این‌که قریش، به‌وسیله‌ی همین انصاف مردم بود که به حیات این مقام، نائل آمدند؛ ولی هنگامی که ما خاندان رسول خدا و نزدیکانش با آنان احتجاج کردیم و از ایشان خواستیم که انصاف دهند، ما را از نزد خویش راندند و دسته‌جمعی برای ظلم به ما و سرکوبی ما اقدام نمودند و دشمنی خود را با ما اظهار کردند. بازگشت همه به سوی خداست و در پیشگاه باعظمتش، دادخواهی خواهیم نمود و او بزرگوار و نیکو یادآوری است. و ما به راستی از کسانی که برای رُبودن حق ما بر ما یورش بردند و خلافت پیامبر ﷺ را که مسلماً حق ماست، از چنگ ما رُبودند، در شگفت‌ایم. ما به خاطر این که دیدیم اگر در گرفتن حق خویش با ایشان منازعه کنیم، ممکن است منافقان و سایر احزاب مخالف دین، وسیله‌ای برای خراب‌کاری و رخنه در دین به‌دست آورند و نیت‌های فاسد خویش را عملی سازند، دم فرو

بسته، سکوت اختیار کردیم؛ ولی امروز، ای معاویه! به راستی جای شگفتی است که تو به کاری دست زده‌ای که به هیچ وجه، شایستگی آن را نداری؛ زیرا نه به فضیلتی در دین، معروفی و نه در اسلام، دارای اثری پسندیده هستی. تو فرزند دسته‌ای از احزاب هستی که در جنگ احزاب به جنگ با رسول خدا آمدند. تو پسر دشمن‌ترین قریش نسبت به پیامبر خدا هستی؛ ولی بدان که خداوند، تو را ناامید خواهد گردانید و به زودی، به سوی او باز خواهی گشت و آن‌گاه، خواهی دانست که فرجام نیکوی آن سرا، از آن کیست. به خدا سوگند، به زودی پروردگار خویش را دیدار خواهی کرد و تو را به سبب کردار زشتت، کیفر خواهد داد و خداوند هیچ‌گاه نسبت به بندگان، ستم‌کار نخواهد بود.

همانا پدرم علی - که رضوان خداوند بر او باد - روز رحلت و نیز روزی که به پیروی از آیین اسلام مفتخر گردید و روزی که در قیامت برانگیخته شود - در همه حال، رحمت خدا بر او باد - همین‌که از دنیا رفت، امر خلافت مسلمانان را پس از خود، به من واگذار کرد و من، از خداوند می‌خواهم که در این دنیای ناپایدار، چیزی که موجب نقصان نعمت‌های آخرتش گردد، به ما ندهد و بدان‌چه بر ما عنایت کرده، چیزی نیفزاید.

این‌که من اقدام به نامه‌نگاری برای تو کردم، بدان‌که چیزی مرا وادار بدان نکرد، جز این‌که میان خود و خدای سبحان، درباره‌ی تو عذری داشته باشم و این را بدان‌که اگر دست از مخالفت با من برداری، بهره و نصیب بزرگی خواهی داشت و مصلحت مسلمانان نیز مراعات شده است.

از این‌رو، من به تو پیشنهاد می‌کنم که بیش از این، در ماندن در باطل خویش، اصرار م‌ورزی و دست، بازدارای و مانند سایر مردم

که با من بیعت کرده‌اند، تو نیز بیعت کنی؛ زیرا تو خود می‌دانی که من، در پیشگاه خدا و هر مرد دانا و نیکوکاری، به امر خلافت، شایسته‌تر از تو هستم. از خدا بترس و ستم‌کاری مکن و بدین وسیله، خون مسلمانان را حفظ نما؛ چرا که به خدا سوگند، برای تو در روز ملاقات پروردگارت، سودی بیش از این خون‌هایی که ریخته شده، نخواهد بود.

پس، راه مسالمت پیش گیر و سر تسلیم، فرود آور و درباره‌ی خلافت، با کسی که شایستگی آن را دارد و از تو سزاوارتر است، ستیزه مجوی تا بدین وسیله، خداوند، آتش جنگ و اختلاف را فرو نشاند و تیرگی برداشته گردد و وحدت کلمه، پیدا شود و میان مردمان، اصلاح و سازش پدید آید و اگر در خودسری و گمراهی خود، پافشاری داری و سر سازش نداری، به ناچار با مسلمانان و لشکر بسیار به سوی تو کوچ می‌کنم و با تو مخاصمه و پیکار خواهیم کرد تا خداوند، میان ما حکم فرماید و او بهترین داوران است.»

معاویه در پاسخ امام حسن علیه السلام نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم. این، نامه‌ای است از بنده‌ی خدا، امیر مؤمنان، به حسن بن علی. پس از سلام و حمد پروردگار بی‌همتا؛ نامه‌ات رسید. جریان فضیلت رسول خدا را که متذکر شده بودی، دانستم و به راستی که او در فضیلت، از تمامی گذشتگان و آیندگان، از قدیم و جدید، و کوچک و بزرگ، برتر و والاتر است؛ زیرا به خدا سوگند، دین خدا را تبلیغ فرمود و آنچه را مأمور رساندنش بود، به مردم رسانید و برای آن‌ها خیرخواهی نمود و راهنمایی فرمود، تا بدان‌جا که خداوند، به وسیله‌ی او مردمان را از هلاکت، نجات داد و از گمراهی رهانید و از ضلالت به سوی

هدایت، راهنمایی فرمود. خداوند، بهترین پاداشی را که پیامبری از امتش می‌بیند، بدو عطا فرماید، و درود خدا بر او باد، در روزی که به دنیا آمد و در روزی که چشم از این جهان، فروبست و در روز رستاخیز که برانگیخته خواهد گشت!

و اما درباره‌ی وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نزاع مسلمانان درباره‌ی خلافت پس از او که متذکر شده بودی، از سخنان به صراحت برمی‌آید که کسانی مانند ابوبکر صدیق، عمر فاروق، ابوعبیده امین و سایر اطرافیان و صحابیان و مردم شایسته‌ی مهاجر و انصار را در این باره متهم ساخته‌ای، و من از چون تویی، بیان این اتهامات را خوش نداشتم؛ زیرا مردی هستی که در نزد ما و همه‌ی مردم، به نیکی معروفی و هرگز متهم و گناه‌کار و بدسرشت، شمرده نشده‌ای، و من دوست داشتم که سخنان و گفتارت، محکم و نیکو باشد. همانا در آن هنگامی که این امت پس از پیامبر گرامی خود، درباره‌ی خلافت و جانشینی او اختلاف کردند، فضیلت و برتری شما را از یاد نبرده، سوابق درخشان و نزدیکی با رسول خدا و مقامتان را در اسلام، فراموش نکرده بودند؛ ولی امت، چنین صلاح دانستند که امر خلافت را به قریش واگذارند و این، بدان جهت بود که قریش با پیامبر اسلام، نسبت نزدیکی داشتند. آن‌گاه، مردمان شایسته و بزرگان قریش، انصار و دیگران، چنین صلاح دانستند که کار خلافت را به کسی از قریش واگذارند که سابقه‌اش در اسلام، از دیگران بیشتر باشد و نسبت به احکام خدا، از دیگران داناتر و نزد او محبوب‌تر بوده، درباره‌ی امور مربوط، نیرومندتر باشد و برای این منظور، ابوبکر را تعیین کردند و این، رأیی بود که مردمان خردمند و دیندار و بافضیلت و ناظرین در کار امت، آن را تصویب کردند. همین،

سبب شد که دل شما از آنان رنجیده شود و آنان را متهم سازید، در صورتی که هیچ‌گونه اتهامی نداشتند و به هیچ وجه، خطاکار نبودند، و اگر مسلمانان در آن روز، در میان شما کسی را بهتر از او سراغ داشتند که با وجود آن کس، از وی بی‌نیاز گردند و مانند ابوبکر از حریم اسلام، دفاع کند، دست از او باز نمی‌داشتند و غیر او را اختیار نمی‌کردند. آن چه ایشان رفتار کردند، به واسطه‌ی صلاح‌دیدگی بود که برای اسلام و مسلمین کردند. خدایشان پاداش نیک دهد!

و اما موضوع صلحی که مرا بدان خوانده‌ای، دانستم و باید بگویم وضع من و شخص تو، امروز، مانند وضع شما و ابوبکر پس از رحلت رسول خداست و اگر می‌دانستم که تو برای محافظت مردم، نگهبان‌تر از من‌ای و در کار این امت، از من با احتیاط‌تر و با سیاست‌تر و در گردآوردن امور آن‌ها، نیرومندتری و در برابر دشمن، اندیشه و نقشه‌ات بهتر از من است، هر آینه، دعوت تو را می‌پذیرفتم؛ ولی من خود می‌دانم که پیش از تو حکومت کرده‌ام و تجربه‌ام در کار مردم، بیش از توست و سیاست‌مدارتر و سالمندتر از تو هستم و از این‌رو، تو خود سزاوارتری که دعوت مرا درباره‌ی آن چه مرا بدان خوانده‌ای، بپذیری. پس بیا و تحت اطاعت من درآی و من، در عوض، خلافت را پس از خود، به تو وامی‌گذارم و از این گذشته، هر چه از اموال که در بیت‌المال عراق است، به هر اندازه که باشد، به تو وامی‌گذارم. آن‌ها را بردار و به هر جا که می‌خواهی، برو و نیز خراج هر یک از استان‌های عراق را که می‌خواهی، از آن تو باشد که در مخارج و هزینه‌ی زندگی خود، صرف‌نمایی که آن را حسابدار و کفیلتان، هر که هست، برای شما مأخوذ دارد.



دیگر آن که اجازه داده نخواهد شد که کسی بر شما حکومت کند. کارها نیز، جز به فرمان شما انجام نمی‌شود و هر کاری که منظور در آن، اطاعت خداوند باشد، طبق دلخواه شما انجام می‌پذیرد و در آن، نافرمانی نمی‌شوید. خداوند، به ما و شما در اطاعت خویش، کمک فرماید و او کسی است که دعای بندگان را می‌شنود. والسلام!»

جندب می‌گوید: همین که نامه‌ی معاویه به امام حسن (علیه السلام) رسید، من به او گفتم: معاویه، کسی است که به سوی تو حرکت خواهد کرد. پس بهتر است که پیش از آن که او برای جنگ با تو حرکت کند، تو به سوی او بروی تا در زمین و دیار و مرکز حکومت او، با او کارزار نمایی، و اگر چنین می‌پنداری که او اطاعت کند و خلافت را به تو واگذارد، به خدا چنین نیست، جز این که به وضعی سخت‌تر از جنگ صفین دچار گردد. امام (علیه السلام) فرمود: «چنان خواهم کرد»؛ ولی پس از آن، با من در این باره گفت و گویی نکرد و سخن مرا نشنیده گرفت.

نامه‌ی دیگری که معاویه به امام حسن (علیه السلام) نوشت، بدین مضمون

بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اَمَّا بَعْدُ، هَمَانَا خَدَايَ عَزَّوَجَلَّ، اَنْ خَدَايِي اَسْتُ كِه نَسَبْتُ بِه بِنْدَاغَانَش اَنْ چِه بَخَوَاهِد، اَنْجَام مِي دَهْد: ﴿لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ سَرِيْعُ الْحِسَابِ﴾ ؛ تَبْدِيْل كُنْنْدَه اِي بَرَاي حَكْم اَوْ نِيَسْت و اَوْ زُوْد بِه حَسَابِ هَر كَس مِي رَسْد. ﴿بَتْرَسْ اَز اَيْن كِه مَرْگِ تُو بِه دَسْت مَرْدْمَانِي پَسْت و فَرُوْمَايِه بَاشْد، و مَأْيُوسْ بَاشْ اَز اَيْن كِه بَتَوَانِي بَر مَا خُرْدَه بَغِيْرِي، و اِگَر اَز اَنْ چِه دَر سَر مِي پَرُوْرَانِي (يَعْنِي خَلَاْفَت)، دَسْت بَازْدَارِي و بَا مَن بِيْعَت كُنِي، مَن بَدَان چِه اَز مَال و مَقَام وَعْدَه كَرْدَم، وَفَا خَوَاهِم كَرْد و

آن چه شرط نموده‌ام، بی‌کم‌وکاست، ادا خواهیم کرد. من، همانند  
کسی هستم که اعشی شاعر می‌گوید:  
وإن أحد أسدى إليك أمانة

فأوف بها تدعى إذا مت وافيًا  
و لا تحسد المولى إذا كان ذاعنى

و لا تجفنه إن كان في المال فانيًا  
- و اگر کسی به تو امانتی سپرد، آن را به اهلش بازگردان تا چون از  
این جهان رفتی، تو را امانت‌دار بنامند.  
- بر بزرگ‌تر از خویش که مال دار است، رشک مبر و اگر دیدی در  
بذل مال، بی‌دریغ است، به او جفا مکن.  
پس از من، خلافت از آن توست؛ زیرا تو از هر کس بدین مقام،  
سزاوارتری. والسلام!»

امام حسن علیه السلام در پاسخ او نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد، نامه‌ات رسید و از مضمونش  
مطلع شدم و چون از ستم‌کاری و زورگویی بر تو بیمناک بودم،  
آن را بدون پاسخ گذاردم. من از زورگویی تو به خدا پناه می‌برم.  
بیا و از حق، پیروی کن؛ زیرا تو می‌دانی که من، اهل و سزاوار  
آن‌ام و اگر سخن به دروغ گویم، گناه آن به گردن من باشد و من،  
هرگز دروغ نمی‌گویم.»

چون پاسخ امام حسن علیه السلام به معاویه رسید و آن را خواند، نامه‌ای  
بدین مضمون به تمام فرمانداران و کارگزاران خویش در اطراف شام  
نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم. این، نامه‌ای است از امیر مؤمنان،  
معاویه، به فلانی و هر که از مسلمانان که فرمان‌بردار اویند. درود

بر شما! سپاس می‌کنم خدای بی‌همتا را، و همانا حمد، برای خدایی سزااست که دشمن شما و کُشندگان خلیفه‌ی شما (عثمان) را کفایت فرمود. همانا خداوند، به لطف و عنایت خاصّ خویش، مردی از بندگان خود را برای علی بن ابی طالب برانگیخت، تا او را غافل‌گیر کرد و کُشت و یاران او را پراکنده کرد. از طرف بزرگان آن‌ها و رؤسای ایشان، نامه‌هایی به نزد من آمده که برای خود و قبیله‌شان درخواستِ امان کرده‌اند. از این رو، به محض رسیدن نامه‌ی من، با لشکر خود و آن‌چه آماده‌ی کارزار کرده‌اید، به سوی من کوچ کنید که بحمد الله، انتقام خون خویش را گرفتید و به روزی خویشان رسیدید، و خداوند، ستم‌پیشگان و ستیزه‌جویان را هلاک ساخت. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته!»

پس از رسیدن این نامه، سپاهیان از اطراف به نزد معاویه گرد آمدند و او به سوی عراق حرکت کرد. هنگامی که به امام حسن (علیه السلام) خبر رسید معاویه از شام حرکت کرده و به جسر فسیح رسیده است، آن حضرت برای مردم سخنرانی کرد و در بخشی از آن فرمود:

«خداوند، جنگ و جهاد را بر بندگانش واجب فرمود و آن را مکروه نامید. سپس به جهادگران مؤمن فرمود: "شکیبایی ورزید که خدا با شکیبایان است."»

سپس فرمود:

«به من خبر رسیده که معاویه، از تصمیم ما برای حمله به او آگاه شده است. پس به سوی پادگانتان در نُخَیله<sup>۱</sup> بیرون شوید تا بررسی کنیم و به رایزنی بپردازیم و دیدگاه‌هایمان را بیان داریم.»

---

۱- نُخَیله، محلّ تجمّع لشکرهایی بوده است که از کوفه برای جنگ خارج می‌شده‌اند.

امام حسن علیه السلام در این سخنرانی، آنان را به جهاد دعوت کرد و آیاتی از قرآن را برایشان تلاوت کرد تا تشویق شوند؛ چه آن که امام حسن علیه السلام از آن می ترسید که اطاعت نکنند، چنان که در حیات پدرش امام علی علیه السلام نیز چنین کردند و از رفتن به پادگان نخیله و پیوستن به ایشان، خودداری کردند.

سخن امام که تمام شده همه ساکت شدند و هیچ کس، کلمه ای بر زبان نیاورد. عدی بن حاتم که چنین دید، برخاست و خود را معرفی کرد که فرزند حاتم طایی است<sup>۱</sup> و سپس گفت: سبحان الله! چه وضع زشتی به خود گرفته اید! آیا امامتان را اجابت نمی کنید؟! آیا پسر دختر پیامبرتان را پاسخ نمی گوید؟! کجایند سخنوران شهر که هنگام سلامت، زبانشان تیز است و در وقت سختی، هم چون روباه فرار می کنند؟! آیا از خشم و عذاب خدا، و از ننگ و عار این کارتان نمی ترسید؟!

سپس به امام حسن علیه السلام رو کرد و پس از مدح و تمجید آن حضرت گفت: ما سخن تو را شنیدیم و گوش به فرمان توایم. هر چه بگویی، می پذیریم و تسلیم توایم. من هم اکنون به سوی پادگان لشکر می روم. هر که می خواهد به من بپیوندد، حرکت کند.

سپس از مسجد بیرون آمد و به سوی پادگان نخیله روان شد و به خادمش دستور داد تا لوازم جنگی او را بیاورد و به او برساند.

بدین ترتیب عدی بن حاتم، اولین کسی بود که ندای امام را بتیک گفت و به سوی نخیله شتافت. پس از او قیس بن عباد، معقل بن قیس و

۱ - حاتم طایی، نزد مردم آن روزگار، بسیار محترم بود و قبیله اش طی، از او پیروی می کردند.

زیادبن حفصه نیز به پاخاستند و همانند عدی با مردم سخن گفتند و خود را تسلیم و فرمان‌بردار امام، معرفی نمودند.

امام علیه السلام به آنان فرمود:

«راست می‌گویید. رحمت خدا بر شما باد! من، همیشه شما را به درستی نیت و وفای به پیمان و قبول حق و محبت و خیرخواهی شناخته‌ام. خداوند، به شما جزای خیر دهد!»

سپس از منبر پایین آمد و مردم هم که روحیه‌ی تازه‌ای پیدا کرده بودند، به اردوگاه رفته، اردو زدند و آماده‌ی حرکت شدند.<sup>۱</sup>

امام حسن علیه السلام به مرکز سپاه رفت و مغیره بن نوفل را در کوفه به جای خود گذاشت و به او دستور داد مردم را برای پیوستن به آن حضرت، آماده کند. سپس عبیدالله بن عباس، عموزاده‌ی خود را فراخواند و به او فرمود:

«پسر عمو! من، دوازده هزار نفر از رزمندگان عرب و قاریان<sup>۲</sup> مصر را با تو می‌فرستم؛ مردانی که هریک از آنان، بیش از یک گردان، ارزش دارند. آنان را به راه انداز و با نرمی و خوش‌رویی و مهربانی با ایشان رفتار کن و به خود، نزدیکشان نما؛ زیرا اینان، از بازماندگان مورد اعتماد امیر مؤمنان علی علیه السلام هستند. با آنان برو تا از فرات بگذری و به مسکن<sup>۳</sup> برسی. از آن جا هم بگذر تا با معاویه روبه‌رو گردی. اگر به او رسیدی، همان جا متوقفش کن تا من به شما برسم که من، شتابان، در پی شما هستم. اخبارت را

---

۱- مقاتل الطالبيين / ۶۱

۲- قاریان قرآن در آن زمان، علمای عصر خود بودند.

۳- مسکن، نام موضعی بوده است.

نیز هر روزه به من برسان. قیس بن سعد و سعید بن قیس را نیز مشاور خود گردان و اگر با معاویه رویاروی شدید، در جنگ، پیش دستی نکن تا آن گاه که او شروع کند و اگر چنین کرد، با او بجنگید. اگر به تو آسیبی رسید، فرماندهی بعدی، قیس بن سعد خواهد بود و اگر برای او هم اتّفاقی افتاد، سعید بن قیس، فرماندهی سپاه را به عهده بگیرد.»<sup>۱</sup>

عبیدالله بن عباس، با سپاه یادشده، به سوی مَسْکِن رفت و امام حسن علیه السلام هم از مسیر حمام عمر به دیر کعب و از آن جا به سباط رفت و نزدیک پل، فرود آمد. در طرف مقابل، معاویه نیز در توطئه‌ای جدید، نامه‌هایی برای بزرگان کوفه، مثل: عمرو بن حریث، اشعث بن قیس، حجر بن حارث و شَبَث بن ربیع فرستاد و بر هر یک از آنان، جاسوسی ویژه گماشت و وعده کرد که اگر امام حسن علیه السلام را بکشند، علاوه بر دویست هزار درهم پولی که دریافت می‌کنند، فرمانداری یکی از شهرهای شام، همراه با یکی از دختران معاویه را نیز به دست می‌آورند.

گزارش این توطئه به امام حسن علیه السلام می‌رسید. آن حضرت هم که از حيله و پیمان شکنی مردم کوفه آگاه بود، مجبور شد در زیر لباس، زره بپوشد و حتی برای اقامه‌ی نماز هم که به مسجد می‌رفت، در زیر لباس خود، زره بر تن داشت، چنان که یکی از آنان، در حال نماز، امام علیه السلام را هدف تیر قرار داد، ولی به خاطر وجود زره، آسیبی به آن حضرت نرسید.

---

۱ - مقاتل الطالبيين / ۶۲؛ بحار الأنوار ۳۳ / ۴۴.

امام حسن (علیه السلام) با آنان سخن گفت و فرمود:

«وای بر شما! معاویه به وعده‌ای که به شما درباره‌ی کشتن من داده، وفا نمی‌کند... من به تنهایی هم می‌توانم خدای متعال را عبادت کنم؛ ولی شما چه؟! گویی می‌بینم که فرزندان شما بر در خانه‌ی فرزندان آنان به دریاورگی رفته، از ایشان آب و غذا درخواست می‌کنند؛ ولی اجابت نمی‌شوند و مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرند. چه دورند از حق و چه بیچاره و درمانده‌اند آنان که با دست خود، بی‌راهه را برگزیده‌اند! ستمگران، به زودی جایگاه خود را درمی‌یابند.»<sup>۱</sup>

این فتنه‌ها در کوفه و مرکز سپاه ادامه داشت که خبر رسید عبیدالله بن عباس که امام (علیه السلام) او را با دوازده هزار نفر برای بستن راه بر معاویه فرستاده بود، به معاویه پیوسته است.

داستان به این ترتیب بود که معاویه، پس از اردو زدن و رویارویی با عبیدالله بن عباس در محلی به نام حبیبیه، کسی را نزد عبیدالله فرستاد و به او گفت: حسن بن علی، درباره‌ی صلح با من مکاتبه کرده و می‌خواهد کار را به من واگذارد. تو هم اگر از هم اکنون به اطاعت من درآیی، رئیس و رهبری، و اگر دیر بجنبی، تابع و مرئوسی. اگر هم اکنون بیایی، یک میلیون درهم به تو عطا می‌کنم که نصف آن را نقد و بقیه را پس از ورود به کوفه، دریافت می‌کنی.<sup>۲</sup>

عبیدالله هم نیمه‌ی شب، لشکر را رها کرد و به معاویه پیوست. صبح که شد، نیروها در انتظار خروج فرمانده و اقامه‌ی جماعت بودند؛

۱- همان/ ۶۲

۲- همان/ ۶۴

اما قیس بن سعد با آنان نماز گزارد و آنان را دلداری داد و به شکیبایی و مقابله با دشمن، تشویق کرد.

صبح همان روز، بُسر بن اِراط، از سپاه معاویه بیرون آمد و سپاه عراق را مخاطب ساخت و فریاد زد: وای بر شما ای عراقی‌ها! این فرمانده شماست که نزد ما آمده و بیعت کرده است. امام شما حسن نیز مصالحه کرده است. شما برای چه خودتان را به کشتن می‌دهید؟!

از طرف دیگر، معاویه، مغیره بن شعبه را با چند نفر، به ظاهر برای مذاکره، به سوی امام حسن علیه السلام فرستاد؛ ولی آنان پس از بیرون شدن از نزد امام علیه السلام، با برنامه‌ی از پیش طراحی شده، گفتند: خداوند، خون مسلمانان را به وسیله‌ی پسر دختر پیامبر، حفظ کرد!

ملاحظه کنید! نوع دیگری از قرآن بر نیزه کردن! حالا چه فکر می‌کنید؟ سپاه متزلزل و مُذبذب امام که با خیانت فرماندهان خائن، یکی پس از دیگری از درون پوسیده و متزلزل شده بود، چه می‌اندیشید؟ به خصوص که در میان آن‌ها جاسوسان و سخن‌چینان معاویه و بازماندگان خوارج، منتظر فرصت بودند. چنین بود که آنان، به سوی خیمه‌ی امام علیه السلام هجوم بردند و هر چه را یافتند، غارت کردند و حتی سجاده‌ی زیر پای امام علیه السلام را بیرون کشیدند و بُردند.

امام علیه السلام فرمود تا افراد قبیله‌ی ربیع و همدان را فرا خوانند. آنان که از شیعیان وفادار آن حضرت بودند، آمدند و ایشان را در میان گرفتند و مردم را از اطراف او پراکنده کردند تا امام علیه السلام از آن‌جا خارج شد.

در بین راه نیز، هنگامی که در مسیر باغستان‌های ساباط (مدائن)



حرکت می کردند، شخصی به نام جراح بن سنان، از کمینگاه بیرون آمد در حالی که خنجرى به دست داشت، گفت: الله اکبر! ای حسن! مشرک شدی، همان گونه که پدرت مشرک شد!<sup>۱</sup> سپس، ضربه ای به ران پای امام علیه السلام زد و آن را چنان شکافت که به استخوان رسید. یاران امام علیه السلام آن شخص را در دم کشتند و آن حضرت را برای مداوا به مدائن بردند.<sup>۲</sup> با این وضع، امام مجتبیٰ علیه السلام چه باید می کرد؟ اگر صلح نمی کرد، با کدام سپاه با معاویه می جنگید؟ با سپاهی که از میان ایشان، کسانی از خوارج بودند که با خنجر، آن حضرت را مجروح کردند، و دوستگی و نفاق، از درون، و حيله ها و تزویرهای معاویه از برون، آن را متلاشی کرده است؟ امام علیه السلام با این سپاه، چه باید می کرد؟ سپاهی که وقتی امام مجتبیٰ علیه السلام با دیدن رفتار ناهنجار آنان و خیانت برخی سران و فرماندهانشان، اعتمادی به آنها نداشت، چنان که پیش از آن و در زمان پدرش امام علی علیه السلام نیز بی وفایی خود را نشان داده بودند و علاقه ای به ماندن ذلت بار را بر مرگ باشرافت، ترجیح می دادند که ماجرای زیر، نمونه ای از آن است:

امام حسن علیه السلام پس از شهادت پدرش برای مردم سخنرانی کرد و فرمود:

«به خدا سوگند، کمبود نیرو و ذلت و خواری نیست که ما را از جنگیدن با شامیان، بازداشته است؛ بلکه جنگ ما با آنها بر اساس سلامت و شکیبایی بود؛ ولی اکنون، سلامت و دشمنی در

۱- از این جمله، معلوم می شود که وی از خوارج بوده است.

۲- مقاتل الطالبيين / ۶۴

هم آمیخته و شکیبایی و زاری، قرین شده‌اند. شما در گذشته با حالتی به‌سوی ما می‌آمدید که دینتان را بر دنیای خود، برتری می‌دادید؛ ولی امروز، چنان شده‌اید که دنیای خود را بر دینتان ترجیح می‌دهید. در آن زمان، ما برای شما و شما برای ما بودید؛ ولی امروز، دشمن و شما علیه ما شده‌اید. امروز در وضعیتی قرار گرفته‌اید که دو نوع کشته را فرا روی خود دارید: کشته‌ی جنگ صفین، که بر او می‌گریید، و کشته‌ی جنگ نهروان، که خون‌خواهی‌اش می‌کنید. آن کسی که بر کشته‌اش می‌گرید، ما را تنها می‌گذارد و آن که خون‌خواه است، از ما خون خوارج را طلب می‌کند.

معاویه ما را به چیزی می‌خواند که نه واجد عزت و سربلندی است و نه دربردارنده‌ی انصاف و درستی. پس اگر با این حال، می‌خواهید زنده بمانید و زندگی کنید، خواسته‌اش را بپذیریم و بر این ذلت و خواری، چشم فرو بندیم؛ ولی اگر مرگ را برمی‌گزینید، جان را در راه خدا فدا می‌کنیم و داوری را به او وامی‌گذاریم.»

سوگ‌مندانه، آنان با بی‌حیایی تمام، یک‌صدا فریاد زدند: ما زندگی و زنده‌ماندن را برمی‌گزینیم!

سبحان الله، از این همه مظلومیت و تنهایی! آری، امام را تنها گذاشتند و معاویه که کم و بیش در جریان مسائل کوفه بود، نامه‌ای بدین مضمون برای امام حسن علیه السلام فرستاد:

«بسم الله الرحمن الرحيم. این، نامه‌ای است برای حسن بن علی، از معاویه بن ابی سفیان. من با این شرایط با تو مصالحه می‌کنم که خلافت و حکومت، پس از من از آن تو باشد و با تو پیمان

می‌بندم، پیمانی که عهد و میثاق و ذمه‌ی خدا و ذمه‌ی رسول خدا محمد، مُحکم‌ترین عهد و عقد و پیمانی که خدا از بنده‌اش گرفته، بر عهده‌ی من باشد که هرگز، شرّ و مکروهی از جانب من به تو نرسد و هر ساله، یک میلیون درهم از بیت‌المال را در اختیار تو قرار دهم و خراج فسا، خاصّ تو باشد، به گونه‌ای که کارگزارانت را به آن جا بفرستی و هرگونه خواستی، در آن عمل کنی.»

امام حسن علیه السلام نامه را خواند و فرمود:

«مرا به چیزی تطمیع و آرزومند می‌کند که اگر آن (یعنی خلافت) را می‌خواستم، تسلیم او نمی‌کردم.»

سپس عبدالله بن حریث را که خواهرزاده‌ی معاویه بود، نزد او فرستاد و به او فرمود:

«اگر به همه‌ی مردم امان بدهی، قبول می‌کنم.»

معاویه هم نامه‌ی سفید مُهرشده‌ای فرستاد و گفت: هر چه می‌خواهی، در آن بنویس!

امام حسن علیه السلام هم نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم. این، چیزی است که حسن بن علی با معاویه بن ابی سفیان، بر آن شروط، مصالحه کردند. با او مصالحه کرد تا ولایت امرِ مسلمانان را تسلیم او کند، به شرطی که در آن به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سیره‌ی خلفای صالح،<sup>۱</sup> عمل نماید.

معاویه نباید برای پس از خود، کسی را تعیین کند و امر حکومت

---

۱ - منظور امام حسن علیه السلام از خلیفه‌ی صالح، پدرش علی علیه السلام بوده و در سخن، توریه است.

و جانشینی، باید به وسیله‌ی شورا انجام گیرد. همه‌ی مردم، هرگونه بوده و به هر طرف که تمایل داشته‌اند، جان و مال و فرزندان‌شان در امان باشند. معاویه، نباید در پنهان یا آشکار، علیه حسن بن علی، توطئه و شری برپا کند. هم‌چنین نباید هیچ‌یک از یاران او را بترساند.<sup>۱</sup>

و در روایتی دیگر، از جمله شروط دیگر امام علیه السلام بر معاویه، این ذکر شده است که امام حسن علیه السلام معاویه را «امیر مؤمنان» نامد و نزد او اقامه‌ی شهادت نکند؛ یعنی این که فرمان معاویه بر امام علیه السلام جاری نباشد و حکومتش در قفا بی اعتبار باشد.

از شروط دیگری که در این روایت عنوان شده، این‌هاست:

«معاویه، شیعیان علی علیه السلام را به خاطر مسائل گذشته، مورد تعقیب قرار ندهد و هیچ‌گونه آسیبی به آنان نرساند. نام علی علیه السلام را جز به نیکویی بر زبان نیاورد و یک میلیون درهم برای بازماندگان شهدای جنگ‌های جمل و صفین که در رکاب علی علیه السلام شهید شده‌اند، اختصاص دهد و در بین آنان، تقسیم نماید. رسیدگی به این امر (خانواده‌ی شهدا) از خراج داراب‌گرد<sup>۲</sup>، تأمین شود.»

در نسخه‌ی دیگری آمده است:

«خراج داراب‌گرد را هر ساله به آنان (خانواده‌ی شهدا) بدهد.»

۱ - مقاتل الطالبيين / ۶۶-۶۷

۲ - خراج داب‌گرد، بدان جهت به این امور اختصاص یافت که بدون جنگ به دست مسلمانان افتاده بود و مصداق آیه‌ی «وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ» می‌شد؛ یعنی مانند فدک و امثال آن، سهم ویژه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام بود، در حالی که دیگر شهرها و مناطق فتح شده از راه جنگ، سهم مجاهدان بود و فقط خمس آن‌ها به حکومت می‌رسید؛ یعنی فتح داراب‌گرد با جنگ نبوده و «قیء» محسوب می‌شده است.

## رویدادهای پس از صلح

امام مجتبیٰ علیه السلام پس از صلح، خطاب به مردم فرمود:

«برترین زیرکی‌ها، پاکی و تقوا، و پست‌ترین حماقت‌ها، فجور و زشتی است. ای مردم! شما در شرق و غرب عالم، غیر از من و برادرم حسین، هیچ کس را که جدش رسول خدا باشد، نخواهید یافت. خدای سبحان، شما را توسط جدّم محمّد مصطفیٰ هدایت کرد. معاویه با من درباره‌ی چیزی به نزاع برخاست که حقّ ویژه‌ام بود و من برای خیرخواهی و صلاح امت و حفظ خونشان، از حقّ خود گذشتم... من، مصلحت شما را در نظر گرفتم و با آن‌چه کردم، حجّت را بر کسی که شیفته و آرزومند حکومت است، تمام نمودم. نمی‌دانم که این، امتحانی برای شما، و متاع و بهره‌ای برای او در زمانی محدود باشد.»

بعد از این قضایا بود که دوستان امام حسن علیه السلام یکی پس از دیگری، خدمت امام می‌رسیدند و هر یک از آنان، در خور فهم و بینش خود، مطالبی از سوز دل و التهاب درون، ابراز می‌کردند. کسی گفت: «السّلام

عليك يا مذلّ المؤمنین<sup>۱</sup>؛ سلام بر تو، ای خوارکننده‌ی مؤمنان!»  
 الله اکبر از این همه مظلومیّت امام حسن! گوینده‌ی این گونه سخنان،  
 چه کسانی‌اند؟ دشمنان امام علیه السلام نیستند؛ بلکه دوستان خاصّ و  
 شمشیرزنان در رکاب امیر مؤمنان در جمل و صفین و نهروان هستند و  
 این سخنان، از دهان آنان خارج می‌شد! چرا؟ چون معاویه را  
 می‌شناسند و از حيله‌های او باخبرند؛ ولی حکمت برتر را نمی‌دانند و از  
 اسرار صلح، آگاه نیستند و از عمق فاجعه، در صورت ادامه‌ی جنگ،  
 بی‌اطلاع‌اند. بدین سبب، با همه‌ی احترامی که برای امامشان قائل‌اند، از  
 سرِ دلسوزی از خود بی‌خود می‌شوند و بر امام خود، لب به پرخاش  
 می‌کشایند. دلیلش این است که وقتی امام علیه السلام از یکی از آنان می‌پرسد:  
 «چرا چنین می‌گویی؟»، در پاسخ می‌گوید: محبّت تو، مرا به این گفتار،  
 واداشت! امام مجتبی علیه السلام به او فرمود:

«من هم این کار را برای آن کردم که شما باقی بمانید. شما باید  
 زنده بمانید.»

امام علیه السلام به شخص دیگری فرمود:

«خواستم از ریختن خون‌ها جلوگیری کنم و از کشته‌شدن خود و  
 خانواده و یاران ویژه‌ام، پیش‌گیری نمایم.»

یعنی الآن زمانی نیست که کشته‌شدن اهل بیت و یاران و پیروان ما  
 به نفع اسلام باشد. اکنون، زمانی است که باید از همه‌ی ایشان نگاه‌داری  
 شود.

ایشان، هم‌چنین به فرد دیگری فرمود:

«اگر چنین نمی‌کردم، معاویه، یک نفر از یاران و پیروان ما را بر روی زمین، زنده نمی‌گذاشت.»

آری! معاویه، پیراهن عثمان را مستمسک قرار داده بود و هرکس را که می‌خواست، به بهانه‌ی خون‌خواهی از عثمان می‌کشت و خونسش را هدر می‌کرد و همان‌گونه که گفتیم، معاویه با پهن کردن پیراهن عثمان بر روی منبر مسجد شام، عَلم خون‌خواهی عثمان را هم چنان برافراشته می‌داشت و چنان‌که گذشت، به این بهانه، بُسرین‌ارطات-که برای سرکوبی دوستان علی علیه السلام فرستاده شده بود- در راه رفت و برگشت بین شام تا یمن، سی هزار نفر از مسلمانان را کُشت و آب از آب تکان نخورد. چرا؟ برای آن‌که معاویه، تبلیغات را به نحوی به وجود آورده بود که مردم شام، نسبت به خون‌خواهی خلیفه، آماده بودند. حال با توجه به وضعیّت سپاه امام علیه السلام که ترسیم شد، اگر معاویه فاتحانه و پیروز وارد کوفه می‌گشت، به یقین، یک نفر از شیعیان را هم زنده باقی نمی‌گذاشت و به یک باره از دم تیغ می‌گذرانید و خیال خویش را آسوده می‌کرد.

امام علیه السلام نیز در جای دیگر می‌فرماید:

«به خدا سوگند، اگر با معاویه می‌جنگیدم، این مردم مرا می‌گرفتند و زنده، تحویل او می‌دادند.»

چه کسانی؟ همان‌ها که معاویه، آنان را تطمیع کرده بود؛ بسیاری از سران سپاه و بزرگان کوفه، هم چون عمرو بن حریث‌ها و شَبَث‌بن ربیع‌ها و حجاز بن ابجرها و... آنان که با وعده‌های معاویه، مانند گرفتن مال و اموال، داماد معاویه شدن، فرماندهی یافتن و رسیدن به مناصب لشکری و کشوری، تطمیع شده بودند، و متأسفانه، از این‌گونه افراد در

سپاه امام علیه السلام بسیار بودند، چنان که عبیدالله بن عباس، پسر عموی امام علیه السلام - که امام حسن علیه السلام به او اعتماد بسیار کرده بود و او را فرمانده لشکر خود تعیین فرموده بود - خیانت کرد و به معاویه پیوست. این است که امام علیه السلام فرمود:

«به خدا سوگند، اگر با معاویه در حال عزت و سربلندی صلح کنم، بهتر از آن است که با او بجنگم و او مرا در حال اسارت بکشد یا آن که بر من منت نهد و آزادم کند، و ننگ و عار آن، برای ابد و همیشگی تاریخ بر بنی هاشم سنگینی کند، و معاویه و آیندگان بنی امیه، همیشه بر زنده و مرده‌ی بنی هاشم، فخر بفروشند و منت نهند که بزرگ بنی هاشم را آزاد کرده‌اند.»

به راستی اگر چنین می‌شد، دیگر زینب علیها السلام می‌توانست در مجلس یزید با سربلندی و شجاعت هر چه تمام‌تر به یزید بگوید: «یا بنی الطلقاء؛ ای فرزندان آزادشدگان [جد ما]!»، یا این که در آن صورت، خود زینب علیها السلام، آزاد کرده‌ی پدر یزید می‌شد؟!

امام علیه السلام می‌فرماید:

«اگر چنین می‌شد، این کار، دشنامی ابدی بر بنی هاشم بود.»

پس تا این جا دو مورد از رمز و راز و حکمت صلح امام حسن علیه السلام روشن شد:

۱. حفظ جان شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام برای نشر و گسترش اسلام ناب و ادامه‌ی برنامه‌ای که امام علی علیه السلام پس از به حکومت رسیدن، شروع کرده بود.

۲. حفظ جان خود و دیگر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، و خنثی نمودن حیل‌های معاویه که برای براندازی نام و یاد پیامبر خدا و از ریشه



برگندن اهل بیت آن حضرت، ترتیب داده بود.

امام مجتبیٰ علیه السلام هر یک از این حکمت‌ها را به تناسب درک و فهم مخاطب و به مقدار توان و تحمل او، بیان داشته است. امام علیه السلام سخن دیگری دارد که:

«آیا نمی‌دانید که هیچ یک از ما اهل بیت نیست، مگر آن که بیعتی از ستمگر زمانش بر عهده دارد، مگر قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم که عیسای مسیح، روح خدا، پشت سر او نماز می‌گزارد. تنها اوست که هیچ بیعتی بر عهده‌اش نیست. او غایب می‌شود و تا هنگام خروج و قیام، بیعتی از کسی بر عهده‌ی او نیست. او نهمین فرزند برادرم حسین است، فرزند بانوی کنیزان. خداوند، عمرش را در حال غیبت، طولانی می‌کند. سپس با قدرت خداوندی، او را در سیمای جوانی که کمتر از چهل سال دارد، آشکار می‌کند تا بدانند که خداوند، بر هر کاری تواناست.»

#### بحث و بررسی سخنان امام علیه السلام

در بررسی‌های گذشته، به بخشی از تحریفات و احادیث ساختگی اشاره کردیم. هم‌چنین مختصری به روش خلفای پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرداختیم که چگونه بر دهان صحابه مُهر نهادند و ایشان را از نقل حدیث رسول خدا، منع کردند، و گفتیم که پایگاه علمی دین، از مدینه به کوفه منتقل شد و کوفه، «دارالعلم» گردید و اسلام، از کوفه دوباره به سراسر دنیا منتشر شد. حجر بن عدی، صعصعة بن صوحان، میثم تمار، رشید هجری و دیگر صحابی‌ان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که در حدود هفت صد نفر بودند، همراه با شاگردان امیر مؤمنان که حدود هزار نفر می‌شدند و سخنرانی‌ها و آموزش‌های امام را در معارف و فقه و حدیث، شنیده

بودند، همه در کوفه بودند. یعنی هسته‌ی مرکزی علوم اسلامی و اسلام ناب محمدی، در کوفه بود و پس از شهادت علی علیه السلام در کنار امام مجتبی علیه السلام و در صف مقابل معاویه قرار گرفته بودند. معاویه نیز همه‌ی آنان را از صدر اسلام که با او و پدرش در جنگ‌های بدر، احد و خندق، جنگیده بودند و در جریان فتح مکه که تسلیم و مسلمان شده بود، می‌شناخت و در زمان امام علی علیه السلام در جنگ صفین نیز با این افراد، رو در رو شده بود و چه بسا همین اشخاص در برخورد هایشان، دمار از روزگارش درآورده بودند و اگر حيله‌ی حکم کردن عمرو عاص و قرآن بر سر نیزه کردن و خیانت سران سپاه عراق نبود، در همان زمان از بین رفته بود. حال معاویه با برنامه‌ای که برای آینده‌ی اسلام، یعنی حذف پیامبر خدا و اهل بیت ایشان و پیروان آنها داشت و با توجه به شناختی که او نسبت به پاسداران اسلام ناب در دست داشت، اگر پیروزمندانه وارد کوفه می‌شد، چه پیش می‌آمد؟! به خصوص که با علم کردن پیراهن عثمان و با شعار خون‌خواهی خلیفه به اقدامات خود، مشروعتیت بخشیده بود.<sup>۱</sup>

بنابراین، معلوم است که به محض ورود، فاتحانه، همه را قتل عام می‌کرد و هیچ‌کس هم نمی‌توانست اعتراض کند؛ چرا که این‌ها به ظاهر، کشندگان عثمان بودند و او هم قصاص‌کننده و ولی دم! ولی امام مجتبی علیه السلام این حربه را از معاویه گرفت و از این بابت، او را خلع سلاح کرد. با صلح امام حسن علیه السلام پیراهن عثمان از هم دریده شد و معاویه در مسیری قرار گرفت که مجبور شد نفاق خود را آشکار

۱ - باید گفت که بخش عظیمی از مسلمانان، تحت تأثیر این تبلیغات قرار گرفته بودند.

کند.<sup>۱</sup> لذا او پس از صلح، وقتی وارد کوفه یا نخیله شد، برای مردم سخنرانی کرد و گفت: ای مردم کوفه! هیچ اُمّتی پس از پیامبرِ خود اختلاف نکردند، مگر آن که اهل باطل آن اُمّت، بر حق جویان غالب آمدند.

سپس، به ناگاه متوجّه گفتار خود شد و در حالی که زبانش گیر کرده بود، گفت: مگر این اُمّت که آن و آن!

دوباره به فکر فرو رفت و ادامه داد: گمان می‌کنید که من با شما به خاطر نماز و زکات و حج جنگیدم؟ هرگز! من می‌دانم که شما هم نماز می‌خوانید، هم زکات می‌دهید و هم حج می‌گزارید. من با شما جنگیدم تا بر شما فرمان‌روایی کنم و برگردی شما سوار باشم. خداوند، این را به من داد، در حالی که شما خوش ندارید.<sup>۲</sup>

دیگر این که هر وثیقه و پیمانی که به حسن بن علی سپرده‌ام، و هر شرطی از شروط که پذیرفته‌ام، هم اکنون زیر پای خود نهادم و به هیچ یک از آن‌ها وفا نخواهم کرد.<sup>۳</sup>

عجب! پس خون‌خواهی عثمان، چه شد؟ دروغ بود؟! آری! دیگر معاویه پس از این نمی‌توانست کسی را به اسم خون‌خواهی عثمان بکشد. حال که همه تحت فرمان او هستند، پیراهن عثمان، دریده شد. البته بعد از این ماجرا، اگرچه قتل عام صورت نمی‌گرفت، ولی کشتار

---

۱- در روایات آمده است که خداوند، منافق را از دنیا نمی‌برد تا نفاق خود را ظاهر کند.

۲- در مباحث اعتقادی، هنگامی که از ریشه‌ی اعتقاد به جبر و مکتب آن بحث می‌شود، کار به خلافت بنی‌امیه و معاویه می‌رسد و این گفته‌ی او که: هر چه می‌کنم، خدا خواسته است و بر ما چیزی نیست.

۳- مقاتل الطالبيين / ۶۹-۷۱.

ادامه داشت، نه به خون خواهی عثمان، که به جرم محبت علی علیه السلام.  
 علی رغم این مسائل، دوست داران اهل بیت علیهم السلام هم چنان به کار خود ادامه می دادند و اسلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را تا می توانستند و امکان می یافتند، ترویج می کردند. یکی از این افراد، میثم تمّار بود، کسی که امیر مؤمنان، او را به طور ویژه تربیت کرده بود تا آن جا که از صاحبان سرّ امام و از مفسران قرآن شده بود. او که در گذشته غلامی آزاد شده و ایرانی بود، مقام معنوی، علمی و عرفانی اش به جایی رسید که پس از واقعه ی کربلا در سفر حج و در مدینه، آن گاه که به ملاقات امّ سلمه رفت، آن بانو به پاس احترام او دستور داد محاسنش را بامشک و عنبر خضاب کنند. میثم نیز به امّ سلمه گفت: این محاسنی که اکنون به دستور تو بامشک خضاب می شود، روزی در راه محبت اهل بیت علیهم السلام با خونم خضاب خواهد شد.

امّ سلمه هم که از جریان بی اطلاع بود، گفت: من بارها و بارها از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که سفارش تو را به علی علیه السلام می کرد. <sup>۱</sup> هنگامی هم که ابن عبّاس به دیدارش آمد، به او گفت: ابن عبّاس! قلم و کاغذ مهیا کن تا به نقل از علی، برایت، تفسیر قرآن بگویم!

دقت کنید! ابن عبّاس، خود، از مفسران مشهور قرآن بود و حالا میثم تمّار برای او چونان استادی تفسیر می گوید. حتماً مطالب مورد نظر او، چیزهایی است که حکومت، آنها را ممنوع می دانست. در اثنای این گفت و گو و نوشتن، میثم که موهایش سرخ بوده، گفت: شما را چه می شود اگر به شما بگویند سرخ مویی را در کنار کوفه بر دار می کشند

۱ - الکنی و الألقاب، شیخ عبّاس قمی ۳/ ۲۱۶-۲۱۸.

(منظورش خودش بود)؟

ابن عباس، به محض شنیدن این سخنان، از نوشتن منصرف شد و تصمیم گرفت آن نوشته‌ها را از بین ببرد؛ چون آن‌ها را ادعای باطل و غیب‌گویی می‌دانست. میثم به او گفت: صبر کن! تو این‌ها را هم اکنون بنویس و سخنان مرا در تفسیر قرآن، ثبت کن. اگر آن‌چه گفتم، به حقیقت پیوست، آن‌ها را نگه دار و اگر برخلاف شد، آن‌گاه آن‌ها را از بین ببر و پاره کن.<sup>۱</sup>

میثم، پس از آن به کوفه بازگشت و گاهی در کنار درخت خرمایی که بر درِ خانه‌ی عمرو بن حریث بود، می‌آمد و دو رکعت نماز می‌گزارد و به عمرو می‌گفت: اگر همسایه‌ی شما شدم، رعایت همسایگی را بکنید.

زمانی که ابن‌زیاد به کوفه وارد می‌شد، پرچم برافراشته‌اش در اثر گیرکردن به شاخه‌ی آن درخت، پاره شد. او آن را به فال‌بد گرفت و دستور داد تا آن درخت را قطع کردند. آن‌گاه میثم گفت: حالا نزدیک شد!<sup>۲</sup>

خرمافروشان شهر، چون برای کاری به نزد ابن‌زیاد رفتند، میثم را نیز با خود بردند. وقتی او در آن جا سخن گفت، ابن‌زیاد با دیدن فصاحت و بلاغت یک غیر عرب، اظهار خشنودی کرد و از او تعریف نمود. اطرافیان گفتند: آیا او را می‌شناسی؟  
گفت: نه. او کیست؟

---

۱ - الرجال الکشی / ۷۹ - ۸۱ (چاپ دانشگاه مشهد).

۲ - منظورش نزدیک شدن بر دار کشیده شدن خود بود.

گفتند: این مرد، از پیروان علی بن ابی طالب است و از مولایش چیزهای عجیبی نقل می‌کند و از آن جمله، از کشته شدن خویش، خبر می‌دهد.

ابن زیاد، دستور داد او را آوردند و خطاب به او گفت: مولایت به تو چه گفته است؟

گفت: مولایم فرموده که شما کُشندگان من اید، در حالی که زبانم را می‌برید!

ابن زیاد گفت: حالا دروغ مولایت را آشکار می‌کنم. سپس دستور داد او را به دار آویختند؛ داری که از چوبه‌ی همان درختی بود که او گفته بود و چهار قسمتش نموده بودند.<sup>۱</sup>

عمر و بن حریث، حالا فهمیده بود که میثم، چه می‌گفت و مفهوم همسایه شدن با او چیست. مردم چون متوجه این امر شدند، پیرامون میثم، گرد آمدند و او زبان به سخن گشود و در فضائل علی عليه السلام به نقل از پیامبر خدا، روایت‌ها گفت، تا جایی که برخی آن‌ها را می‌نوشتند. خبر برای ابن زیاد بردند که اگر میثم، این‌گونه بر دار باقی بماند، بیم آن می‌رود که فتنه برپا شود. گفت: بفرستید زبانش را ببرند. وقتی حجام آمد، میثم گفت: فرزند زنازاده، می‌خواست سخن مولایم را دروغ گرداند؟!

آن‌گاه زبانش را بریدند و او شهد شهادت را از نیش زهر آگین تیغ بیداد، در ذائقه‌ی جان خویش، احساس نمود.<sup>۲</sup>

۱ - بر دار زدن در آن زمان، این‌گونه بود که شخص را بر دار می‌بستند تا از شدت گرسنگی و

تشنگی جان دهد.

۲ - الکُنْی و الألقاب ۳/ ۲۱۶-۲۱۸.

آری! میثم را کُشتند، ولی نه به عنوان قاتل عثمان؛ بلکه به عنوان دوستدار علی، آن هم وقتی که علومش را نشر داده بود، نه پیش از آن. یعنی استقبال در مرگ و شهادت با گزینش و انتخاب خود، در زمان و مکان مفید و مناسب و با حدّ اکثر بهره گیری از آن و طبق خواست و برنامه‌ی صحیح مبارزه، نه آن‌گونه که دشمن می‌خواست و برنامه‌ریزی کرده بود.

و دیگر، رشید هجری است که باز هم ابن‌زیاد دستور داد تا دست و پایش را برخلاف هم، بُریدند و او را نزد خانواده‌اش بردند. دخترش از او پرسید: چه قدر درد می‌کشی؟  
جواب داد: هیچ! به اندازه‌ای که گویا در میان جمعیت، گیر کرده باشم.

همسایه‌ها جمع شدند و تأسف می‌خوردند و گریه می‌کردند. رشید گفت: گریه نکنید. قلم و کاغذ بیاورید تا از آن‌چه مولایم امیر مؤمنان به من آموخته است، برای شما بازگو کنم.  
پس از آن، پیوسته برای آنان از اخبار آینده و جنگ‌ها و وقایع می‌گفت و به امیر مؤمنان نسبت می‌داد. این داستان به گوش ابن‌زیاد رسید. دستور داد تا زبانش را بُریدند.

سومی، حجر بن عدی بود که از او خواستند تا از علی علیه السلام بی‌زاری بجوید. او قبول نکرد؛ زیرا امام علی علیه السلام به او فرموده بود:  
«روزی خواهد آمد که از شما می‌خواهند مرا لعن کنید. لعن بکنید، ولی بی‌زاری مجوید؛ زیرا من بر ایمان زاده شده‌ام (یعنی از اول عمرم مؤمن بوده‌ام) و نمی‌شود از من بی‌زاری جُست.»<sup>۱</sup>

خلاصه، حجر بن عدی را هم کشتند؛ ولی این، هنگامی بود که علوم خود را به دیگران انتقال داده بود.

تمام این بزرگان، پیش از رسیدن به مقام شهادت، هریک به وظیفه‌ی خود عمل کرده و علومشان را منتشر کرده بودند. این علوم، در کوفه ماند و نشر یافت و اسلام و تشیع، گسترش یافت. این است که می‌بینیم قیام‌ها، یکی پس از دیگری، از کوفه برمی‌خاست، چنان که قیام زید بن علی، از کوفه بود و گسترش و نشر تشیع نیز از کوفه آغاز شد.<sup>۱</sup>

#### حدیث پیامبر و تبلیغ مخفیانه

در بحث‌های گذشته آوردیم که پس از پیامبر خدا، دو اقدام هماهنگ و اسلام‌برانداز، شروع و تثبیت شد: اول، معرکه‌ی جلوگیری از نشر حدیث پیامبر ﷺ؛ دوم، جعل حدیث و حدیث‌سازی. برای روشن‌تر شدن این قضیه، نمونه‌ای از اقدامات سیدالشهدا علیه السلام برای مقابله با این موضوع در زمان معاویه را می‌آوریم:

دو سال قبل از مرگ معاویه، امام حسین علیه السلام به همراه عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس به حج رفت و همه‌ی مردان و زنان و آزادکرده‌های بنی‌هاشم و دوستان و پیروان خود و نیز اصحاب پیامبر خدا و تابعیان و انصار را که به درستی و پاکی و عبادت شهرت داشتند، چه آن‌هایی که به حج آمده بودند و چه دیگران که در آن‌جا مقیم بودند، همه را در منا گرد آورد. آنان که بیش از هزار نفر بودند، در خیمه گاه امام، اجتماع کردند.

۱ - مشروح این وقایع، در جلد چهارم معالم المدرستین، آمده است.



امام حسین علیه السلام برای آنان سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«این طاعی ستمگر (معاویه)، با ما و پیروان ما چنان کرد که دیدید و می‌دانید.<sup>۱</sup> من می‌خواهم از شما درباره‌ی چیزهایی بپرسم. از شما صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و صالحان امت می‌پرسم. اگر این سؤالات من درست بود، تصدیق کنید و اگر دروغ بود، تکذیبیم نمایید. سخنم را بشنوید و آن را پنهان دارید. سپس به شهرها و قبایل خودتان بازگردید و کسانی را که به آنان اعتماد و اطمینان دارید، به آن چه می‌دانید، دعوت کنید (یعنی روایات و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برای آنان بازگو نمایید و رهنمودهای ایشان درباره‌ی اهل بیت خود و دوستان و دشمنانشان را برای آنان بیان کنید؛ ولی این بیان، مخفی باشد و به افراد امین و مورد اعتماد بگویید؛ چرا که اگر لعن آشکار می‌شد، معاویه با جاسوسان و خیرگزارانی که داشت، آنان را دستگیر کرده، به شهادت می‌رسانید)؛ زیرا من می‌ترسم که راه حق، کهنه و نابود شود و از میان برود. البته خدا، نور خود را به اتمام می‌رساند، اگرچه کافران خوش ندارند.<sup>۲</sup>»

پس از آن، آیاتی از قرآن را که در شأن اهل بیت علیهم السلام بود، قرائت کرد و تفسیر فرمود. نیز سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی پدر و مادرش و اهل بیت علیهم السلام، همه را روایت کرد، و هریک را که بیان می‌فرمود، صحابه‌ی پیامبر خدا می‌گفتند: بار خدایا! این سخن، درست است. ما آن را شنیده

۱ - منظور ایشان، کشتن حجر بن عدی، میثم تمار، رشید هجری و... بود.

۲ - اشاره به آیه‌ی ۸ سوره‌ی صف.

و شاهد بوده ایم. تابعیان (نسل بعد از صحابه) نیز می گفتند: بار خدایا! ما این روایت را از کسی که راست گو و امین می دانستیم، شنیده ایم. سپس فرمود:

«شما را به خدا سوگند می دهم که به شهرها و دیارتان باز گردید و این ها را برای کسانی که به آنان اعتماد دارید، روایت کنید.»

باری! از این داستان، روشن می شود که نشر حدیث پیامبر خدا و نگاه داری آن برای انتشار و رساندن به افراد مورد اعتماد، یکی از اهداف مهم امام حسن و امام حسین علیهما السلام بوده است و یکی از نتایج صلح امام حسن علیه السلام نیز همین بود؛ یعنی نگاه داری و انتشار احادیث پیامبر خدا توسط صحابیانشان و شاگردان مکتب اهل بیت علیهم السلام.

موضوع دیگری که آگاهی از آن برای شناخت اهداف و توطئه های معاویه لازم است، شرایط و اوضاع زمان و طبیعت مردم کوفه و درک خواسته های بنی امیه از بنی هاشم بود. ما سه موضوع را باید به خوبی بشناسیم:

۱. طبیعت و خوی مردم آن زمان؛
  ۲. ویژگی های عقیدتی مردم کوفه؛
  ۳. سیاست و برخورد بنی امیه با بنی هاشم.
- با بررسی این سه موضوع، به یقین، اسرار و حکمت صلح امام مجتبی علیه السلام را بیش از گذشته درک می کنیم.

۱. طبیعت و خوی مردم عصر امام حسن علیه السلام

این مردم را امام حسین علیه السلام به نیکوترین وجه، معرفی کرده و فرموده:

«النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا، وَالدِّينُ لِعِيقِ عَلِيٍّ أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ مَعَائِشُهُمْ، فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ، قَلَّ الدِّيَانُونَ.»

«مردمان، بنده‌ی دنیایند و دین را تنها به مقدار چشیدن زیاد با خود دارند. پیرامون دین تا آن جایی هستند که زندگی آنان را تأمین کند و هرگاه گرفتار بلا شوند، دینداران، اندک خواهند بود.»

چرا چنین شده بود؟ و چه شده بود که پیامبر ﷺ با آن همه زحمات طاقت فرسا و دعوت همگانی به این که کار را برای خدا باید انجام داد، مردم آن زمان، این گونه وصف شده‌اند؟ پیامبر خدا، خود و اهل بیتش با مجاهدات بسیار و با دعوت و ارشاد و امر به پرهیزگاری و ترس از خدا، و با مطرح نمودن میزان عمل و درستی آن، می‌کوشیدند تا کار برای خدا صورت گیرد و بس. حال، چه از ترس خدا باشد، که نتیجه‌اش پرهیزگاری است، یا بالاتر از آن، برای رضای خدا باشد، که اعلیٰ مراتب است، چنان که سیدالشهدا علیه السلام فرموده است:

«رِضَا اللَّهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَ نَصْبِرُ عَلَىٰ بَلَائِهِ وَ يُؤَفِّقُنَا أَجْوَرَ الصَّابِرِينَ.»

«ما اهل بیت، برای خشنودی خدا کار می‌کنیم. بر بلا [و امتحان] خدا شکیبایی می‌ورزیم و خدا هم اجر شکیبایان را به ما می‌دهد.»

پس مردمی که در گذشته، به راحتی از جان و مال خود می‌گذشتند و از شهادت با آغوش باز استقبال می‌کردند، چرا حالا بنده‌ی دنیا شده‌اند؟ به این داستان، توجّه کنید.

در جنگ بدر، یکی از انصار، در حالی که مشغول خوردن خرما بود،

رو به پیامبر ﷺ کرد و گفت: ای پیامبر خدا! برای کسی که خود را به دل لشکر کفر برساند و با آنان بجنگد تا کشته شود، چه پاداشی است؟ پیامبر ﷺ فرمود: «بهشت».

گفت: میان من و بهشت، تنها خوردن این چند خرما فاصله شده است؟ خرماها را انداخت و حمله کرد و جنگید تا شهید شد.<sup>۱</sup>

دقت می‌کنید؟ جنگ‌های زمان پیامبر ﷺ برای چه بود؟ برای بهشت و با این نیت بود که مجاهدان زمان ایشان می‌جنگیدند و از دنیا وارسته بودند؛ ولی پس از پیامبر خدا، جهت جنگ‌ها و جنگیدن‌ها عوض شد و شیوه‌ی کسرا و قیصر که کشورگشایی بود، جایگزین جهاد فی سبیل الله شده بود. آنان می‌جنگیدند تا ثروت بسیار، فراچنگ آورند و شاهزادگان ایران و روم را اسیر نمایند تا بیشتر و بیشتر از پیش، بر ثروت خویش بیفزایند. آری! جنگ برای به دست آوردن غنیمت دنیوی بود، نه سعادت اخروی، و بدین سبب بود که در جنگ جمل، آن‌گاه که امیرمؤمنان به سپاهیان تحت امرش اجازه نداد تا بصره را غارت کنند، افراد سپاه، پریشان شدند و شورش کردند و گفتند: چگونه است که خون اینان بر ما حلال است، ولی اموالشان حرام؟! چرا ما نتوانیم زن و بچه‌ی آنان را به اسارت بگیریم؟

امام علیؑ هر چه کرد، زیر بار نرفتند. به ناچار، تدبیری به کار برد و فرمود: «حال که چنین است، به من بگوئید که کدام یک از شما امّ المؤمنین عایشه را - که سرکرده‌ی آنان است - در سهم خود می‌گیرد؟» بدین‌گونه، سپاهیان به خطای خود پی‌بردند و گفتند: ای امیرمؤمنان! ما

۱ - السیره النبویه، ابن هشام ۲/ ۲۱۰ (طبع بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۴ ق).

را ببخش. نفهمیدیم و از دستور تو سرپیچی کردیم. امام علیه السلام پیش از این، به آنان گفته بود: «مردم بصره، در اسلام متولد شده‌اند و مسلمان‌اند. اموال مسلمانان، غارت نمی‌شود و زنان و فرزندان‌شان، اسیر نمی‌گردند. فقط هر چه در لشکر آنان است، مال شماست»؛ ولی آنان در جنگ‌های خلفای قبلی عادت کرده بودند برای به دست آوردن ثروت و غنیمت بجنگند و ترک عادت، برایشان سخت و دشوار بود.

معاویه، سپاهیان‌ش را به نواحی مرزی تحت فرمان امام علیه السلام می‌فرستاد و به آنان می‌گفت: اموال مردم را بگیرید که رزمنده، غارتگر اموال است. به همین جهت، معاویه تا دستور جنگ می‌داد، همه می‌رفتند، چون سود دنیایی داشت (النَّاسُ عبيد الدنيا)؛ ولی علیه السلام وقتی سپاهی را به جایی می‌فرستاد، به آنان می‌فرمود:

«هرگاه بر آبشخوری از مردمان وارد شدید، پیش از آن که آنان، حیوانات خود را هم آب داده باشند، از آب آن‌جا استفاده نکنید، مردم را نترسانید، اگر چیزی نیاز داشتید، از آنان خریداری کنید و...»

آری! در جوئی که روح دنیاطلبی حکومت نمی‌کند و سپاهی، که حق سوء استفاده از غنایم و بهره‌مند شدن از آن را ندارد و اصولاً جنگ برای افراد آن، سودی و برای افرادی که به لحاظ عدم حشر با پیامبر خدا، از تربیت متعالی برخوردار نیستند، چشم‌انداز زیبایی ندارد. در چنین جوئی، روشن است که امام، مرتب به جهاد دعوتشان کند و آنان هم، مرتب بهانه بیاورند و به میدان جنگ نروند! این، سیره و طبیعت مردم کوفه بود، و همین بود که ابن عباس و دیگران که از پیامبر، شنیده بودند

حسین علیه السلام کشته می شود، اصرار می کردند که امام به کوفه نرود؛ زیرا مردم کوفه را می شناختند و سیره ی امام را نیز می دانستند که دنیا و دنیاخواهی در آن نیست، در حالی که نزد آن مردم، جنگ برای دنیا معنا پیدا می کرد. چنین مردمی، بنده ی دنیایند و دین، تنها لقلقه ی زبانشان است، نماز می خوانند و روزه می گیرند؛ ولی گاه امتحان خدا، دینداران، اندک و اندک تر می شوند.

امام حسن علیه السلام نیز با چنین مردمانی زندگی می کرد و سپاهیان را هم نوعاً این گونه افراد تشکیل می دادند، مگر آنان که از امتحان، سربلند بیرون آمده و از یاران و پیروان جدّش رسول خدا و پدرش امیرمؤمنان بودند که امام علیه السلام بقای اسلام را در حیات ایشان می دید. لذا امام علیه السلام به این سادگی حاضر نبود که آنان را از دست بدهد، تا آن جا که برای نگه داری آنان با معاویه مصالحه کرد.

## ۲. ویژگی های عقیدتی مردم کوفه

مردم کوفه، در آن زمان به سه گروه تقسیم می شدند:  
 اوّل، پیروان مکتب خلافت، که عقیده داشتند با هر کس بیعت کنند، او خلیفه می شود، معاویه باشد یا حسن یا حسین! البته تا وقتی پای دنیا در میان نبود، امام حسن و امام حسین علیه السلام را ترجیح می دادند! آری. این عقیده ی اکثر مردم آن وقت بود!

دوم، خوارج، که هیچ یک از دو طرف، یعنی امام حسن علیه السلام یا معاویه را قبول نداشتند و هر یک کشته می شد، برایشان فرقی نداشت، بلکه غنیمت بود، با این تفاوت که اینان، در لشکر امام حسن علیه السلام و از سپاهیان زیر فرمان او بودند، چنان که ضارب امام حسن علیه السلام در

جریانی که گفتیم، آن‌گاه که خنجر را به ران پای امام زد، گفت: ای حسن! تو هم مانند پدرت مشرک شدی!

سوم، شیعیان و پیروان خالص، که می‌خروشیدند و می‌سوختند و از شدت این سوختن، گاهی کلمات تند و سخنان ناخوشایندی هم در برابر امام بر زبان می‌آوردند که امام مجتبیٰ علیه السلام با شناخت ویژه‌ای که از ایشان داشت، با کرامت و بزرگواری هر چه تمام‌تر، پرخاش آنان را با محبت و مهربانی پاسخ می‌گفت و آنان را برای ادامه‌ی راه، توجیه شایسته می‌فرمود.

### ۳. سیاست بنی‌امیه با بنی‌هاشم

در مباحث گذشته، به روح قبیله‌گرایی و تعصب قبیله‌گی و چگونگی بازگرداندن این روحیه به جامعه‌ی اسلامی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، کم و بیش اشاره کردیم. در این جا به مقتضای بحث، به برخی جوانب آن می‌پردازیم.

می‌دانیم که پیامبر اکرم با مجاهدت و تلاش توان‌فرسایی، با بهره‌گیری از امدادهای الهی، جامعه‌ی انسانی-اسلامی را بنیان‌گذار و امتیازات نامشروع و بی‌اساس طبقاتی و قبیله‌گی را از بین برد و تعصبات عصر جاهلی و ساختارهای کهنه‌ی رسوخ کرده در جان اعراب آن عصر را در هم شکست و آیین مهمان‌نوازی و نیز آیین‌های استوار فطری اسلام را جایگزین آن کرد. اما همین که پیامبر اکرم، دیده از جهان فرو بست، بسیاری از همان مردمانی که از کفر بریده و به اسلام پیوسته بودند، به عقب بازگشتند و قبیله‌گرایی را شدیدتر از عصر جاهلی در پیش گرفتند، در حالی که خداوند-تبارک و تعالی- می‌فرماید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ  
أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾<sup>۱</sup>

﴿محمد، فقط فرستاده‌ی خداست که پیش از او رسولان دیگری  
نیز فرستاده شدند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، به گذشته‌ی  
خودتان باز می‌گردید؟﴾

به راستی که برخی چنین کردند و به گذشته‌ی نکبت‌بار خود بازگشتند و همان روش‌ها و آداب جاهلی را جایگزین تربیت‌های اسلام و پیامبر خدا کردند. دوباره، شیخ قبیله، همه کاره شد و امتیازات و طبقه‌بندی‌ها شروع شد و در حقوق، بیشترین سهام، برای شیوخ و بزرگان قبیله بود؛ کاری که معاویه آن را گسترش می‌داد و امیرمؤمنان علی علیه السلام از آن دوری می‌کرد. علی علیه السلام در پاداش و عطا، میان شیخ با غلام آزادشده، فرقی نمی‌گذاشت و سهم هر دو را بالسویّه می‌داد؛ ولی معاویه برخلاف آن حضرت به تبعیض و تفاوت میان ائمت، دامن می‌زد و به شیوخ قبایل، بیش از دیگران می‌پرداخت تا در مواقع حساس و مورد لزوم، به کارش آیند و بارش را بردارند.

از جمله عادات و آداب قبیله‌ای عرب جاهلی این بود که اگر کشته می‌داد، تا هفت پشت او هم که بود، باید انتقام می‌گرفت و یکی از علل کینه‌ورزی و دشمنی بنی‌امیه با بنی‌هاشم نیز همین موضوع بود. آخر علی بن ابی طالب علیه السلام در جنگ بدر، همه‌ی بزرگان ایشان را به خاک مذلت نشانده بود. او حنظله، برادر معاویه، ولید، دایی معاویه و عتبه، جدّ معاویه را کشته بود و شیبیه، عموی هند، مادر معاویه را نیز به کمک حمزه‌ی سیدالشهدا کشته بود. برای کسانی که تا واپسین روزهای



عمر پیامبر اسلام با او جنگیده بودند تا عادات و اخلاق قبیلگی خود را حفظ کنند، این همه کشته از یک خانواده در یک جنگ (جنگ بدر) توسط یک نفر، به این زودی‌ها فراموش نمی‌شد!

بدین سبب بود که می‌بینیم همد، مادر معاویه، در جنگ احد، سینه‌ی حمزه را می‌شکافت و جگرش را بیرون آورده، به دندان می‌جود تا دلش آرام بگیرد، و ابوسفیان، نیزه بر دهان حمزه علیه السلام می‌گذارد و می‌گوید: بچش! و... تا جایی که صدای عرب هم‌پیمان خود را در می‌آورد که: عجب! بزرگ خاندان عبد مناف را ببینید که چه سبک‌سری‌ها می‌کند و با پیکر بی‌جان پسر عمویش چه می‌کند؟! و ابوسفیان که با این نهیب به خود می‌آید، ملتسانه از او می‌خواهد تا این زشت‌کاری او را بپوشاند و آن را نادیده بگیرد.

آری! شما چه فکر می‌کنید؟ آیا این عادات، به یک‌باره فراموش می‌شود، آن هم نزد کسانی که تا توانستند از تربیت اسلامی دوری گزیدند و تنها پس از فتح مکه، وقتی چاره‌ای ندیدند، تسلیم گردیدند و روش برخورد با اسلام را تغییر دادند و به اصطلاح امروز، تاکتیک خود را در مقابله، با اسلام، عوض کردند؟!!

آری! بنی‌امیه و در رأس ایشان معاویه، در صدد خون‌خواهی از بنی‌هاشم بودند، چنان‌که یزید پس از کشتن امام حسین علیه السلام به دلیل مستی و غرور و جوانی و خامی، پرده را کنار زد و آرزوهای قبیلگی‌شان را فاش کرد و گفت: بزرگان بنی‌هاشم را کشتیم و ترازوی جنگ بدر را تعدیل کردیم.<sup>۱</sup>

۱ - السیرة النبویة، ابن هشام ۳/۹۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید ۲/۳۸۲؛ الفتوح،

ابن‌اعثم ۵/۲۴۱؛ تذکرة خواص الأئمة / ۱۴۸.

آنان در هر حالی به دنبال زنده کردن عادات عرب جاهلی بودند و بنای دشمنی را با اسلام داشتند: هند و ابوسفیان، در گذشته، و معاویه در دوران امیرمؤمنان و امام حسن علیه السلام. بدین لحاظ است که می بینیم امیرمؤمنان، در جنگ صفین، بنی هاشم را از میدان رفتن و جنگ تن به تن، منع کرده و به آنان فرموده بود که باید برای میدان رفتن، اجازه بگیرند، و هنگامی که یکی از عموزادگان امام علیه السلام به نام عباس بن ربیع - که شباهت بسیار به علی علیه السلام داشت و به شجاعت و دلاوری، معروف و جلودار لشکر بود - با مردی از لشکر معاویه که او را به مبارزه طلبیده بود، درگیر شد، امام علیه السلام چون مراقب بود تا بنی هاشم برای جنگ تن به تن به میدان نروند، وقتی او را در جای خود ندید، از او پرسید و گفتند که به میدان رفته است. پس از آن که فاتحانه بازگشت، او را فرا خواند و فرمود: «مگر من شما را از میدان رفتن، منع نکرده بودم؟» او عرض کرد: ای امیرمؤمنان! آخر او مرا به مبارزه طلبید. چگونه به میدانش نمی رفتم؟

امام علیه السلام فرمود: «اطاعت از امامت، برای تو بهتر است.»

سپس دست هایش را به دعا برداشت و گفت: «خدایا! من این خطایش را بخشیدم. تو هم از او در گذر.»  
از طرف دیگر، معاویه که دید جنگاور بلندآوازه اش چگونه به دست دلاوری هاشمی کشته شده، گفت: نه به خدا! خون این، نباید هدر برود. چه کسی پاسخ این هاشمی... را می دهد؟

کسی داوطلب شد و به میدان آمد و او را به مبارزه طلبید. او گفت: باید از امام، اجازه بگیرم. خدمت علی علیه السلام آمد. امام علیه السلام به او فرمود:

«سلاحت را به من بده.»

سلاحش را تحویل داد و امام، پس از گرفتن سلاح و پوشیدن زره و کلاه خود و تجهیزات او، برای آن که شناخته نشود، صورت خود را پوشاند و بر اسب او سوار شد و به میدان رفت.

جنگ جوی اموی پرسید: امامت به تو اذن میدان داد؟

امام علیه السلام توریه کرد و فرمود:

﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا﴾<sup>۱</sup>

«به کسانی که مورد ستم قرار گرفته‌اند، اذن جهاد داده شده

است.»

او به امام حمله کرد و امام هم با شمشیر، دو نیمش ساخت. معاویه و عمرو عاص که از دور، شاهد ماجرا بودند، گفتند: این، ضربت علی است!

امام از میدان بازگشت و سلاح پسر عمویش را به او داد و فرمود:

«پسر هند جگرخوار، اگر بتواند، یک نفر آتش روشن کن هم از

بنی‌هاشم بر روی زمین باقی نمی‌گذارد!»<sup>۲</sup>

می‌بینید که امام، عمق توطنه را می‌شناسد و راه مقابله با آن را هم برمی‌گزیند. با توجه به تعبیری که امام به کار برده، معلوم می‌شود که معاویه، کمر بسته بود تا نسل بنی‌هاشم را از روی زمین برچیند! چرا؟ برای آن‌که:

۱. با حکومت معاویه، روح قبیله‌ای باید حاکم شود و با بودن

---

۱ - حج / ۳۸.

۲ - الفتوح ۱ / ۳۷۳ - ۳۷۷ (چاپ دار الفکر، ۱۴۱۲ ق).

بنی هاشم، جاهلیت قبیله‌ای حاکم نخواهد شد.

۲. انتقام جنگ بدر گرفته نشده و باید از بنی هاشم، انتقام بگیرد. پس از شهادت امام حسین علیه السلام، وقتی حاکم مدینه، نامه‌ی ابن زیاد را که حاوی بشارت و مژده‌ی قتل امام حسین علیه السلام بود، دریافت کرد، بر فراز منبر شد و پس از آن که آن را برای مردم قرائت کرد، به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اشاره نمود و گفت: «یوم بیوم بدر؛ این روز، به جای روز بدر!» و چنان صریح بیان کرد که برخی از انصار او اعتراض کردند و کارش را قبیح شمردند. در مورد یزید هم گفتیم که چگونه بدمستی کرد و اشعاری کفرآمیز خواند و گفت: ای کاش پدران کشته شده در بدر، می بودند و شادی می کردند و شادباش می گفتند و به من، دست مریزاد می گفتند! که ما بزرگان بنی هاشم را کشتیم و ترازوی جنگ بدر را تعدیل کردیم [و سر به سر شدیم]!

بلی! حالا درک می کنیم چرا امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد. راستی اگر معاویه در حال جنگ وارد کوفه می شد، چه می کرد؟ معلوم است که در این صورت، او امام حسن علیه السلام را می کُشت و نسل بنی هاشم را از میان برمی داشت، و اگر چنین می شد، حسین و کربلا و واقعه‌ی عاشورایی نبود تا اسلام را دوباره بر پاشنه‌ی او لایه‌اش باز گرداند و تشیع، گسترش پیدا کند و از کوفه به قم و دیگر شهرهای ایران و عراق و... برسد.

این ها همه از آثار صلح امام حسن علیه السلام است، چنان که بخشی از آن را خود امام مجتبی و بخشی را امام حسین علیه السلام در پاسخ به ایراد دوستان و پیروان خود، بیان فرموده اند و هر کس را به فراخور درک و بینشی که داشته، توجیه و راهنمایی کرده اند.

### اعتراض دوستان امامان و رهنمودهای آنان

در مباحث گذشته، به اعتراض یکی از دوستان معترض و پاسخ امام مجتبی علیه السلام اشاره کردیم. در این جا به شرح این ماجرا می پردازیم: مورخان نوشته اند که گروهی از بزرگان و رهبران شیعه که سلیمان بن صرد خزاعی نیز در بین آنان بود، خدمت امام حسن علیه السلام رسیدند. سلیمان، بزرگ عراقی ها بود و در جریان صلح، حضور نداشت. آنان با امام علیه السلام به گفت و گو پرداختند و هر چه در دل داشتند، بازگو کردند؛ سخنانی که از تندی و جسارت هم خالی نبود؛ چرا که آنان، همگی از رزمندگان در رکاب علی علیه السلام بودند که در جنگ جمل و صفین، پیشتاز و در کشتن عثمان، پیش قدم بودند. آنان خوب می دانستند که چه بر سرشان می آید. خلاصه با تندی با امام حسن علیه السلام سخن می گفتند و توضیح می خواستند. هنگامی که آنان سخنان خود را گفتند و آرام گرفتند، امام به سخن پرداخت و پس از حمد و ثنای خداوند و درود فرستادن بر پیامبر اکرم فرمود:

«شما به راستی از پیروان و دوستان مایید و راست می گوئید. شما در خیرخواهی و همراهی و پایداری، کوتاهی نکردید. خوب می فهمم که شما چه می گوئید. من اگر در اندیشه ی دنیا و دنیاطلبی بودم و برای دنیا تلاش می کردم، هرگز معاویه را دلدارتر و سخت تر از خود نمی دیدم؛ اما چه کنم که دیدگاه من با شما تفاوت دارد. ولی این را بدانید: من، خدا و شما را گواه می گیرم که نیت و قصد من، از آن چه دیدید، چیزی جز حفظ جان شما نبود. من صلاح شما را در نظر داشتم. از خدا بترسید و به حکم او راضی شوید و کار را به خدا بسپارید.

در خانه‌هایتان سُکنی گزینید و دست نگه دارید تا نیکوکاران، آرامش یابند و از گزند بدکاران، در امان باشند. به علاوه، آن‌که پدرم برای من روایت کرده که معاویه به زودی حکومت را می‌گیرد و به خدا سوگند، اگر با همه‌ی کوه‌ها و درختان هم به جنگ او برویم، او به زودی غالب می‌شود و حکم خدا بر نمی‌گردد و قضای او خلاف نمی‌شود.»

آن‌گاه به سلیمان بن صرد رو کرد و فرمود:

«اما سخن تو که گفتی: " ای خوارکننده‌ی مؤمنان!" به خدا سوگند، اگر دلیل باشید و زنده بمانید، نزد من بهتر است تا عزیز باشید و کشته شوید.»<sup>۱</sup>

اکنون، هریک از شما باید گلیم و فرشی از فرش‌های خانه‌ی خود باشد. تا هنگامی که معاویه زنده است، پلاس خانه‌هایتان باشید. اگر او مُرد و ما و شما زنده بودیم، از خدای بزرگ، استعانت می‌جوییم و از او می‌خواهیم که راه رشد و قیام و تصمیم را به ما بنماید و ما را به خودمان وانگذارد، که خداوند، یار پرهیزگاران و یاور نیکوکاران است.»<sup>۲</sup>

این، جامع‌ترین سخنی است که امام حسن علیه السلام در توجیه مصالحه‌اش با معاویه، فرموده است.

و اما امام حسین علیه السلام نیز همانند این سخنان را در زمان دیگری بیان

۱ - در واقع، امام حسن علیه السلام به آنان فرمود: من می‌خواهم شما در این زمان زنده بمانید، و لو آن‌که دلیل باشید و مورد اهانت واقع شوید، که گاه کشته‌شدن با عزت هم فرا می‌رسد. شتاب نکنید که عصر حسین و کربلا هم می‌آید و در آن‌جا، کشته‌شدن با عزت را درمی‌یابید. اکنون، وقت شکیبایی است.

۲ - بحار الأنوار ۴۴/۵۶ - ۶۰

داشته است و آنان که در خیال خود برای امام حسن علیه السلام خوی و خصلتی غیر از خوی و خصلت امام حسین علیه السلام ساخته و پرداخته‌اند، باید این سخنان را با دقت، تعقیب نمایند.

پس از شهادت امام حسن علیه السلام در سال ۵۰ هجری، شیعیان اهل بیت علیهم السلام در کوفه، در خانه‌ی سلیمان بن صرد گرد آمدند و برای امام حسین علیه السلام نامه‌ی تسلیت نوشتند و در آن، دیدگاه مردم کوفه و علاقه‌ی آنان به ورود امام به کوفه و دشمنی‌شان با معاویه را یادآور شدند. در آن نامه نوشته بودند که از معاویه و کردار او بیزارند و به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، به ویژه امام حسین علیه السلام علاقه‌مند و وفادارند.

امام حسین علیه السلام در پاسخ به نامه‌ی آن‌ها نوشت:

«به زمین بچسبید! خودتان را پنهان کنید! علاقه و محبت به ما اهل بیت را کتمان کنید و تا هنگامی که معاویه زنده است، از هر گونه اشتباه و بی‌احتیاطی، دوری گزینید. اگر او مُرد و من زنده بودم، إن شاء الله، دیدگاهم به شما خواهد رسید.»<sup>۱</sup>

به راستی که شباهت این دو رهنمود، عینیت یافت و روشن شد که هر دو امام همام، یک مسیر و یک هدف را تعقیب می‌نمایند و شرایط آن زمان، چیزی جز این را اقتضا نمی‌کرده است. چنان که در سال‌های بعد نیز تا هنگامی که معاویه زنده بود، امام حسین علیه السلام این روش را ادامه داد. چرا؟ برای آن که طرح و برنامه‌ی امام حسن علیه السلام به نحو احسن اجرا شود، و شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام در حدّ امکان، زنده بمانند تا به تبلیغ اسلام و روایت احادیث پیامبر خدا پردازند و راه درست و

---

۱- أنساب الأشراف ۳/ ۳۶۶ (طبع دار الفکر، ۱۴۱۷ ق).

اصیل را به ائمت اسلامی نشان دهند و حربیه خون خواهی عثمان را از دست معاویه بگیرند و ماهیت پنهان او را بر ملا سازند و در نهایت، زمینه‌ی قیام حسینی را فراهم آورند تا وجدان عمومی مسلمانان، بیدار گردد و قداستِ خلافت، شکسته شود و آسیاب اسلام، دوباره بر محور خود قرار گیرد و امکان تبلیغ علنی و آشکار دین و معارف و احکام آن، برای امامان بعدی فراهم آید و...